

تاریخ جمع قرآن کریم

تألیف

دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی

باستادہ دکتر احمد محمد کدو دامغانی



انتشارات سخن

جلالی نائینی، محمدرضا، ۱۳۹۱-

تاریخ جمع قرآن کریم / تألیف محمدرضا جلالی نائینی؛ با مقدمه احمد مهدوی دامغانی. -- تهران: سخن، ۱۳۸۴.
هفتاد و چهار، ۴۹۶ ص.

ISBN 964-372-119-1

چاپ قبلی: نقره، گلگشت، ۱۳۶۵.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۴۶۰]-۴۶۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. قرآن -- جمع و گردآوری. ۲. قرآن -- تاریخ. الف. مهدوی دامغانی، احمد،

۱۳۰۵-مقدمه نویسی. ب. عنوان.

۲۹۷/۱۹

ت ۸ ج ۴/۷۲ BP

۱۳۸۴

۸۴-۱۸۱۸۸ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات سخن

تاریخ جمع قرآن کریم

دکتر سیدمحمدرضا جلالی نائینی

با مقدمه دکتر احمد مهدوی دامغانی

: چاپ اول سخن، ۱۳۸۴

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: گلرنگ یکتا

صحافی: ایران

خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲ تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک ۹۶۴-۳۷۲-۱۱۹-۱ ISBN 964-372-119-1

فهرست مطالب

مقدمه دکتر احمد مهدوی دامغانی از صفحه سه الی هیجده

مقدمه مؤلف از صفحه نوزده الی هفتاد و چهار

۱	فصل اول: نام‌های قرآن کریم
۱۹	فصل دوم: کیفیت جمع قرآن کریم در زمان خلافت ابوبکر
۲۶	جمع مصحف در زمان خلافت عثمان
۲۷	اختلاف نظر ابن مسعود با عثمان در مورد جمع قرآن
۲۹	روایت محمد بن اسحاق صاحب الفهرست درباره جمع قرآن
۳۵	کیفیت جمع قرآن از نظر شهرستانی
۴۲	عمر و جمع قرآن
۴۴	کیفیت جمع قرآن به روایت مؤلف تفسیر غرائب القرآن
۵۱	فرق میان جمع ابوبکر و عثمان
۶۸	روایت ابن‌اشته در مورد اختلاف قرائت
۷۱	تفسیری بر روایت زید بن ثابت
۷۷	اختلاف قرائت از کجا سرچشمه گرفت؟
۷۸	شرکت امام علی و ابی‌بن کعب در جمع قرآن
۸۳	دقت صحابه در جمع قرآن
۸۷	نخستین جامع قرآن کیست؟
۹۸	سخن در پیرامون احادیث جمع قرآن
۱۱۶	توضیح احادیث جمع قرآن
۱۲۴	ترتیب آیات در سوره‌ها
۱۲۹	از بر کردن قرآن همراه کتابت آن

- فصل سوم: عدد سوره‌ها، و آیات، و کلمات، و حروف قرآن
 ۱۳۷ در عدد سوره‌ها
 ۱۳۸ تعداد آیات قرآن
 ۱۴۰ کلمات قرآن
 ۱۴۴ عدد حروف قرآن
 ۱۴۵ عدد هر يك از حروف قرآن
 ۱۴۸ نقطه در حروف قرآن
 ۱۵۰ فصل چهارم: ترتیب سوره‌های قرآن
 ۱۵۳ سوره‌های مکی قرآن
 ۱۵۸ سوره‌های مدنی قرآن
 ۱۵۹ ترتیب سوره‌های قرآن در مصحف عبدالله بن عباس
 ۱۶۰ ترتیب سوره‌های قرآن در مصحف ابی بن کعب به نقل ابن‌اشته
 ۱۶۱ ترتیب سوره‌های قرآن به حکایت ابن‌ندیم
 ۱۶۲ ترتیب سور قرآن در مصحف عبدالله بن مسعود
 ۱۶۴ ترتیب سور قرآن در مصحف ابی بن کعب
 ۱۶۶ ترتیب سور قرآن در مصحف امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
 ۱۶۸ ترتیب سوره‌های قرآن در مصحف علی
 ۱۶۹ ترتیب سور قرآن در مصحف ابن‌مسعود به نقل محمد بن
 ۱۶۹ عبدالکریم شهرستانی
 ۱۷۰ ترتیب مصحف ابی بن کعب به نقل شهرستانی
 ۱۷۲ ترتیب مصحف منقول از مقاتل
 ۱۷۳ ترتیب مصحف امام علی به نقل مقاتل بن سلیمان
 ۱۷۴ ترتیب سور قرآن به روایت محمد بن خالد برقی
 ترتیب سور قرآن به نقل ابن‌واقف مندرج در مفاتیح الاسرار
 ۱۷۵ و مصابیح الابرار
 ۱۷۶ ترتیب سور قرآن کریم در مصحف «امام» (مصحف عثمانی)
 ۱۷۷ ترتیب سوره‌های قرآن در مصحف امام جعفر صادق
 ۱۷۸ توجه مردم سده دوم هجری به مصحف «امام»
 ۱۸۱ فصل پنجم: ترتیب تاریخ نزول سوره‌های قرآن
 ۱۸۷ نخستین آیه، و سوره
 ۱۹۳ نزول تدریجی آیات
 فصل ششم: عدد سوره‌های قرآن و جای نزول و شماره آیات و کلمات و
 ۱۹۵ حروف آن بنا بر قول مشهور
 ۱۹۸ نام‌های سوره‌های قرآن و ترتیب نزول و محل نزول
 فصل هفتم: در معنی وحی
 ۲۱۱

۲۱۳	در معنی انزال و تنزیل
۲۱۷	فصل هشتم: در اقسام معانی قرآن شریف
۲۱۸	در وجوه مختلف قرآن
۲۲۱	فصل نهم: سوره‌های گروهی قرآن
۲۲۵	فصل دهم: حروف مقطعه یا فواتح سوره‌ها
۲۳۹	فصل یازدهم: عدم تحریف و کاهش در قرآن
۲۴۹	عقیده برخی از علماء شیعه درباره عدم تحریف قرآن
۲۵۳	فصل دوازدهم: در قدم یا حدوث کلام
۲۵۸	حقیقت تکلیف
۲۶۰	مسأله خلق قرآن در سده سوم
۲۶۵	عدم توارد بر يك معنی به نفی و اثبات
۲۶۶	فصل سیزدهم: کیفیت نزول قرآن از لوح محفوظ
۲۶۸	حفظ و کتابت قرآن
۲۷۲	بیان بسمله در اول سور
۲۷۵	فصل چهاردهم: ناسخ و منسوخ در قرآن
۲۸۰	در اقسام نسخ
	وضع سوره‌ها از حیث ناسخ و منسوخ از نظر ابن حزم
۲۹۲	اندلسی
۳۰۴	فصل پانزدهم: علم تفسیر قرآن
۳۰۷	در اسامی مفسران
۳۱۲	فرق میان تفسیر و تأویل
۳۲۱	فصل شانزدهم: علم قرائت
۳۲۲	اختلاف قرائت
۳۲۳	احرف سبعه
۳۲۵	قرائت در قرآن
۳۲۷	قراء سبعه
۳۳۰	اقسام قرائت
۳۳۱	قاریان شاذ
۳۳۳	نظر ابن خلدون درباره قرائت مختلف
۳۳۵	اختلاف شکل در رسم بعض کلمات مصحف عثمانی
۳۳۹	پیدایی علم قرائت
۳۴۰	بازگشت به قراء سبعه
۳۴۰	۱- نافع قاری مدینه
۳۴۰	۲- ابن کثیر قاری مکه
۳۴۱	۳- ابو عمرو قاری بصره

- ۳۴۱ - ابن عامر قاری شام
 ۳۴۲ - عاصم کوفی
 ۳۴۲ - حمزه کوفی
 ۳۴۲ - کسائی
 ۳۴۳ - ابوجعفر یزید بن قعقاع مدنی
 ۳۴۴ - یعقوب بن اسحاق حضرمی
 ۳۴۴ - ۱۰ - خلف بن هشام
 ۳۴۴ - ۱۱ - ابن محیمن
 ۳۴۵ - ۱۲ - حسن بصری
 ۳۴۵ - ۱۳ - یحیی بن مبارک یزیدی
 ۳۴۶ - ۱۴ - اعمش
 ۳۴۷ - راویان چهارده گانه
 ۳۴۹ - طرق راویان قرام مفتکانه
 ۳۵۰ - وقوف آیات
 ۳۵۱ - اصوات سه گانه در قرآن
 ۳۵۵ - اعجاز قرآن
 ۳۶۷ - فصل هفدهم: جمع وجوه و نظائر
 ۳۷۱ - فصل هیجدهم: خط در مکه و مدینه
 ۳۷۶ - رای مؤلفان اسلامی در مورد انتقال خط به مکه
 ۳۷۹ - آیا خط توقیفی است؟
 ۳۸۰ - ریشه های خطوط از نظر محققان عصر حاضر
 ۳۸۲ - رسم مصحف امام
 ۳۸۴ - اختلاف رسم مصاحف عثمانی
 ۳۸۵ - اختلاف کتابت و رسوم در مصاحف عثمانی
 ۳۸۶ - رسم قرآن کریم توقیفی است یا اصطلاحی؟
 ۳۸۹ - فصل نوزدهم: جمع آورندگان قرآن
 ۳۹۶ - برگشت به گفته انس
 ۴۰۴ - فصل بیستم: نسخ خطی و چاپ قرآن
 ۴۰۵ - چاپ در خدمت نشر قرآن
 ۴۰۵ - چاپ قرآن در ایران
 ۴۱۰ - فصل بیست و یکم: تاریخ نزول قرآن
 ۴۱۸ - هجرت پیامبر از مکه به مدینه
 ۴۲۵ - ورود پیامبر به مدینه
 ۴۳۲ - فزوات پیامبر
 ۴۳۳ - برخی از صفات پیامبر

۴۳۵	زوجات و فرزندان پیامبر
۴۳۹	عسر و حرج
۴۳۹	گذشت و عفو و رحمت در اسلام
۴۴۰	خاتمه
۴۴۱	عنایت قرآن به ادیان اهل کتاب
۴۴۲	میراث پیامبر اسلام
۴۴۶	اصول اجتهاد و ارکان آن
۴۴۸	شرایط اجتهاد
۴۵۰	اصحاب حدیث و رای
۴۵۰	اصحاب رای و قیاس
۴۵۲	سرامد محدثان هامة و خاصة
۴۵۵	محدثین خاصة
۴۵۷	پایه فقه زیدیه
۴۶۰	اسامی کتاب‌های مورد مراجعه در این تالیف
۴۶۵	فهرست اعلام

تبیخ جمع قرآن کریم

تألیف

دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی

بافتہ دہ: دکتر احمد محمد دودامغانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين.

قرآن حمید مجید که از حین نزول آیات مبارکات آن
تا قیام قیامت، رهنمون و ره‌گشای مسلمین بوده و خواهد
بود و خدای تبارک و تعالی خود حافظ اوست که «انا
نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون».

بنابر تعریفات و تصریحاتی که خداوند متعال درباره
آن میفرماید، کتاب هدایت و رحمت و جامع جمیع معارف
و حاوی همه مسائل دنیوی و اخروی بشر است؛ زیرا خود
میفرماید «ما فرطنا فی الكتاب من شیء» و «تبیانا لكل
شیء» و «لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین».

تلقى مسلمانان، از قرآن مجید و شعور عمومی آنان
از این کتاب عزیز حمید، همواره همین بوده و خواهد بود
و اینکه بعضی از مسلمانان صدر اول پس از رحلت پیغمبر
اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، بر زبان راندند که: «حسبنا
کتاب الله»، منبعت از همین شعور و برداشت است که در
گرم‌اگرم مصیبت عظمای رحلت رسول اکرم (ص) برای عامه
مسلمین و خصوصاً سکنه پاکستان مدینه که بیش از ده سال
بآن بزرگوار حشر و نشر داشتند و اهتمام عظیم و توجه

عمیم او را به قرآن دیده بودند؛ این «شعار» در بادی امر، کاملاً مقبول و مطبوع و مستحسن مینمود و در آن لحظات غمبار بذهن کسی راه نمی‌یافت که این «کتاب الله» کلا چیست و کجا است و نزد کیست؟

هرکس از صحابه گرامی بفراخور حال و استعداد خود «چیزی» از قرآن را میدانست و میخواند. آیات یا سور قصار و طوالی که بیشتر بر زبان پیغمبر (ص) جاری بوده است و حضرت آنرا در نمازها یا خطب یا در بیان احکام و مواقع خاص غالباً تلاوت میفرموده است، از تواتر و شهرت بیشتری برخوردار بود و دیگر سور و یا آیات را معدودی از مسلمین که از نزدیکان پیغمبر (ص) و یا از عظمای صحابه و یا کتاب وحی بودند محفوظ میداشتند

پس از گذشت دو سه روز از ارتحال حضرت ختمی-مرتبت (ص)، و وقوع آنچه که خلیفه دوم آنرا: «فلته وقی الله شرها المسلمین» نامید و جناب سلمان در آن باره از فرط وحشت و دهشت و اندوهی که او را فرا گرفته بود، نه بزبان دومی خود که عربی بود؛ بلکه با سوز و گدازی شدید بهمان زبان مادری خود، به دست‌اندرکاران آن واقعه فرمود: «کردید و نکردید...» تا آنجا که مسلم است و در همه مدارك و منابع معتبر منقول است، تنها کسی که به «قرآن» فکر کرد و جمع و حفظ آنرا وجهه همت خود قرار داد؛ مولای ما، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که بامر پیغمبر صلی الله علیه و سلم- که فرموده بود «یا علی ان القرآن خلف فراشی فی الصحف و القراطیس، فخذوه و اجمعوه ولا تضيعوه، كما ضیعت الیهود التوراة».

در این باره آن چنان صرف وقت و بذل جهد کرد که هیچ چیز حتی غوغای جمعی از مردم بر در خانه او و بالاتر از آن هجوم برخی از سفله‌ی آنان بر آن مکان شریف نیز او را از این اندیشه و عمل و «مأموریت» باز نداشت و «بدان فن شریف عشق ورزید» تا بدانجا که، در یکی از

تلخترین اوقات زندگی اش که بعدها خود او از آن اوقات و حالات با عبارت دلخراش: «و ما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوماً، مالم یکن شاکاً فی دینه ولا مرتاباً بیقینه» یادآوری میفرماید، بانوی بانوان عالم حضرت زهراى اطهر - سلام الله علیها - بادللى تنگ و دردمند و تنى رنجور و آزردہ و لحنى شکوہ آمیز و گله گزار بآن حضرت میگوید: «اشتملت شملة الجنین.... الخ» بالینهمه علی - علیه السلام - به عمل به «وظیفه» خود پرداخت و جفا دید و ملامت کشید ولى به عهد خود وفا کرد - سلام الله علیه - و بقرار نقل مورخ معتمد بزرگ، یعقوبی همان ایام اولیه، پس از رحلت رسول اکرم «مصحفی را که بتقسیم خود او بهفت جزء تجزیه شده و هر جزء شامل حدود ۸۸۶ آیه و مشتمل بر پانزده یا شانزده یا هفده سوره از سور مبارکه میبود برشتی نهاد و آنرا بمسلمانان نمایاند و گفت اینک این مصحفی است که من گرد آورده ام» (یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۴).

بهر صورت هم چنانکه در متن کتاب حاضر بتفصیل ملاحظه میشود؛ پس از وقوع جنگ «یمامه» که منجر بکشته شدن جمعی از صحابه کرام که از حافظان قرآن بودند شد، بسیاری ازاعاظم صحابه - رضوان الله علیهم - بخلیفه تکلیف کردند تا مصحفی که شامل کلیه قرآن مجید باشد ترتیب دهد که مرور دهور و حدوث وقایعی نظیر جنگ «یمامه» نتواند خدای ناکرده برتمامیت قرآن لطمه وارد سازد. در ابتدا جناب ابی بکر بدین پیشنهاد روی خوشی نشان نمیداد و آنرا نوعی بدعت میپنداشت و میگفت اگر چنین کاری لازم میبود رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - خود آنرا ترتیب میداد؛ اما پس از پافشاری صحابه بزرگوارى همچون ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبدالرحمن بن عوف و معاذ بن جبل و سمید بن زید و خزیمه بن ثابت - رضی الله عنهم - و خصوصاً در اثر اصرار عمر بن الخطاب که اخیرالذکر و

بعضی از آن نامبردگان باعتقاد عامه در عداد «عشره مبشره» محسوب میشدند، ابوبکر براین کار مایل و موافق شد و لی پیش از آنکه بتواند دراین زمینه کار چشمگیری کند وفات یافت.

خلیفه دوم که خود از مقدمان دراین امر و از محرضان و مشوقان ابی بکر براینکار بود، خود دنباله کار را گرفت؛ النهایه بیشتر هم او دراین راه، مصروف براین شد که قرآن مجید را پیش از پیش در السنه و افواه رواج دهد (که بعقیده این ضعیف این روش نیز یکی از بهترین طرق و خود شیوه مرضیه برای حفظ قرآن بود) و در این راه آن چنان جدی و سرسخت بود که نه تنها اجازه نمی داد تا مسلمانان کتابهای دیگری را بخوانند و یا از آن کتب چیزی نقل و حکایت کنند، که حتی آنانرا از اشتغال باحادیث مرویه از پیغمبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- و کتابت آن احادیث نیز باز میداشت، بطوری که وقتی قرطه ابن کعب را بولایتی درعراق میفرستاد درموقع بدرقه او چند گامی او را مشایعت کرد و بعنوان آخرین سفارش باو گفت: «مردمان را بچیزی جز به قرآن وامدارید و بچیزی دیگرشان سرگرم نکنید و از پیغمبر (ص) کمتر حدیث گوئید وروایت کنید» (مستدرک حاکم ۲۰۱/۱ و سنن دارمی ۱/۸۵) و ازاین بالاتر آنکه دراینباره یعنی نهی از حدیث کردن از پیغمبر (ص) کار را بدانجا کشانید که سه تن از عظمای صحابه جنابان عبدالله بن مسعود و ابی ذر و ابی الدرداء را در مدینه نگه داشت و نگذاشت تا بجائی که میخواستند سفر کنند؛ زیرا اینان: «بسیار سخن از پیغمبر میگفتند و از او حدیث روایت میکردند.» (۱/۷ تذکره الحفاظ ذهبی) و حتی تنی چند از مسلمانان را که رعایت دقیق اوامر او را دراین باره نکردند، و یا درباره معانی بعضی کلمات قرآن سخنی گفتند با تازیانه^۱ معروف خود

۱- گمان نمی کنم هیچ کلمه عربی، آنچنان که کلمه «دره»، واژه معادل فارسی خود را یافته است، یافته باشد و گویا تنها این واژه «تازیانه» باشد که معانی دقیقی را هم تضمناً و التزاماً دربر دارد!

آشنا ساخت و گرچه شاید اینکار جناب عمر بن الخطاب متضمن مصالحی بود، ولی بعید نیست که یکی از علل پیدایش مفسده عظیم جعل احادیث در دوران پس از عمر، همین اصرار ایشان بر نهی از روایت و کتابت حدیث پیغمبر (ص) باشد.

باری جد و جهد خلیفه اول و دوم براینکه قرآن مجید مجموع و محفوظ باشد، مطلبی نیست که اثبات آن نیازمند استدلال و استشهاد باشد گویانکه بسیاری از محدثین و مورخین مورد احترام و اعتماد آنرا نقل و تصریح فرموده اند، از جمله «یعقوبی» میگوید: «ابوبکر باصرار عمر قرآن را جمع کرد و آنرا بر «مصحف» نویسانند و بیست و پنج تن از قرشیان و پنجاه تن از انصار را نشانند و گفت قرآن را بنویسید و آنرا بر «سعید بن العاص» عرضه کنید که او مرد فصیح سخندانی است». (ص ۲/۱۱۳). باز هم در طی کتاب حاضر بدان تصریح شده است که عمر بن الخطاب نیز برای خود «مصحفی» ترتیب داد و این مصحف در نزد دخترش ام المؤمنین حفصه باقی مانده بود که حفصه حتی پس از تعیین مصحف «امام» از تحویل مصحف خود به «عثمان» و عاملین او امتناع کرد و پس از مرگ حفصه در سال ۴۵ برادرش آنرا از خانه او بیرون آورد و نابود ساخت، النهایه آنکه بسط و توسعه فتوحات اسلامی و اثرات مترتبه بر آن و دخول ملل و اقوام مختلف به دیانت مقدسه اسلام و گسترش حوزه حکومت در دوران عمر بن الخطاب و اعمال حزم و احتیاطی که لازمه اداره آن حکومت وسیع و ملل متنوع تحت الحکومه اش بود، شیخین را بتدوین مصحف و تعیین قرائت واحدی از قرآن مجید، یعنی کاری که بعدها عثمان آنرا انجام داد، مجال نداد.

بنابراین نباید چنین پنداشت که تنها عثمان بن عفان، جامع قرآن بوده است زیرا هم چنانکه اجمالا اشاره شد (و تفصیل آن در متن کتاب آمده است)، نه تنها حضرت امیر — علیه السلام — که ابی بکر و عمر و معاذ بن جبل و ابی بن

کعب و عبدالرحمن بن عوف و زید بن ثابت و عبدالله ابن مسعود و بعضی دیگر رضی الله عنهم - نیز قرآن را جمع کرده و برای خود مصحفی ترتیب داده بودند و یا آنرا از بر میخواندند؛ چون یکی از معانی «جمع» و خاصه در صدر اول اسلام: «از بر کردن = از حفظ خواندن» است. ممکن است بسیاری از صحابه کم و بیش تمام و یا بخش و سیمی از کلام الله مجید را از حفظ کرده و از بر میخوانده اند بدون آنکه مصحف مکتوب و مدونی داشته باشند. ابن حجر عسقلانی - رحمه الله - از عائشه مسنداً روایت میکند که «ما جمع رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بیت شعر قط، الا بیتاً واحداً: تفاءل بما تهوى تكن فقل ما يقال بشيء كان الا تحقق، قالت عائشة: لم يقل (ص): تحقفاً، لئلا يعر به فيصير شعراً.» (تلخیص الحبیر ۱۲۹/۳): پیغمبر هرگز يك بیت شعر را هم از حفظ نخواند مگر يك بیت (همان بیت مذکور در فوق) که آنرا هم بصورتی غیر - موزون قرائت فرمود تا بصورت شعر در نیاید (نظیر داستان اقرع و عینه در شعر عباس بن مرداس سلمی که آنرا هم پیغمبر (ص) بجای عینه و الاقرع، الاقرع و عینه قرائت فرموده).

پس در زمان عثمان مصاحف متعدد موجود بود ولی اختلاف لغات و قراآت که در این مصاحف نمایان بود، موجب اختلاف مصاحف میشد و جناب عثمان با خدمت عظیم خود باسلام و تدوین مصحف «امام» بر قرائت و لغت واحد، اختلاف قراآت و لغات و لهجات مختلف عرب را در کتاب خدا از میان برداشت، و از این رو فقط شاید بنا بر ضرب المثل یا اصطلاح: (کار را که کرده؟ آنکه تمام کرد) بتوان این افتخار را مخصوص ایشان، در مورد تعیین مصحف امام دانست؛ گویا اینکه پس از بیست سال که از مرگ عثمان گذشت و امویان بر سریر «سلطنت» نشستند نه تنها تمام زحمات و خدمات و افتخارات مربوطه بجمع قرآن را بجناب عثمان مخصوص کردند که حتی برای شیخین هم در این

مسئله حقی قائل نشدند تا چه رسد بامیرالمؤمنین علی علیه السلام. و گرچه جناب عثمان در تدوین مصحف امام با حضرت امیر مشورتی نکرد و به دیگر حمله و حفظه قرآن نیز وقعی آنچنان که لازم است نگذاشت تا بدانجا که عبدالله بن مسعود مکرر به تغیر و اعتراض گاه میگفت «چون منی که هفتاد و چند سوره قرآن را از دهان مبارک پیغمبر (ص) فرا گرفته و بقرائت او قرآن میخوانم چرا باید از قرائت زید بن ثابت که آن زمان که من قرآن میخواندم هنوز موی سر او را نسترده بودند و او با کودکان بازی میکرد، پیروی کنم» یا «بخدای سوگند من هفتاد و چند سوره را از پیغمبر (ص) فرا گرفتم، در وقتی که زید با کودکان پیش ما می نشست» (مصاحف ۱۵ و ۱۶)

باری بنی امیه قصد داشتند که بر مسلمانان بقبولانند که جامع و حافظ قرآن عثمان بن عفان است و لا غیر. عامر پسر شراحیل معروف به «شعبی» که او را از تسابین می شمارند، و برکشیده امویان و پرورده نعمت آن خاندان بود و خصوصاً به «هشام بن عبدالملک» اختصاص داشت و از جمله کسانی است که راقم حقیر این سطور، دین بدنیا فروش تر از اوئی در آن برهه از زمان سراغ ندارم با کمال بی شرمی گفته است:

ان ابا بکر و عمر و علیاً توفوا ولم یجمعوا القرآن، و شنیع تر از این گفته او سخن زشت و ظالمانه و بیخردانه دیگر اوست که اسمعیل بن ابی خالد میگوید از «شعبی» شنیدم که می گفت و به خدا سوگند می خورد که «لقد دخل علی حفرتی وما حفظ القرآن»: (علی در حالی بگورش رفت که قرآن را از بر نداشت).

ابن فارس عالم و ادیب و لغوی بزرگ قرن ۴ متوفی در سنه ۳۹۴ میگوید: «براستی که این سخن بسیار زشتی است که کسی درباره آن که میگوید: پیش از آنکه مرا از دست دهید، هرچه میخواهید از من بپرسید؛ آری از من بپرسید چرا که، آیه ای در قرآن نیست که ندانم آن آیه در روز

نازل شده یادربش و در بیابان نازل شده یا در کوهستان» .
(الصاحبی ص ۱۰۴)

البته خواننده متتبع ولوشیعه مرتضی علی - سلام الله علیه - و معتقد بولایت مطلقه کلیه آنحضرت هم نباشد خود میفهمد که چنین عقاید و اقوال نحیف و بی پایه و مایه از از کجا سرچشمه میگیرد، و خیال نمیکنم که خود «شعبی» هم نمیدانست که ناروا و ناسزا میگوید؛ اما برای خوش آمد هشام بن عبدالملك چنین سخنی را روا و سزا میشمرد. باری پس از تعیین مصحف «امام» مسلمین در قراآت و ترتیب آیات و سور و کیفیت نوشتن قرآن و تعیین خط خاص برای مصحف و نقطه گذاری بر روی حروف و اعراب کلمات اختلاف عقیده داشتند، چنانکه در متن کتاب حاضر خوانندگان محترم بنحوی مشبع و مستوفی ملاحظه خواهند نمود. ابتدا در خط و ترتیب سور میان اکثر مسلمین اتفاق نظر حاصل شد و سپس در دوره های بعد نسبت بنقطه گذاری حروف و نشانه های معین برای بیان اعراب کلمات رویه واحدی اتخاذ گردید. و بهر صورت قرآن مجید و مسائل وابسته بآن اشرف موضوعات علوم مسلمین قرار گرفت؛ زیرا که اولین وسائل تألیفاتی که توسط علمای این امت فراهم آمده است همانهایی است که درباره قراآت و اخبار قراء سبعة و رواة آنها و معانی القرآن و مشکل القرآن و غریب القرآن و لغات القرآن و نقطه و شکل قرآن (نقط المصاحف) و لامات قرآن و وقف و ابتداء و اختلاف مصاحف و متشابهات و اجزاء و فضائل و عدد آیات و ناسخ و منسوخ و شأن و اسباب نزول و احکام قرآن و دیگر مسائل مربوط به قرآن تألیف شده است (بجز تفسیر و کتب راجعه به اعجاز القرآن که آن بخش جداگانه ایست). ابن الندیم - رحمه الله علیه - که احتمالاً کتاب عزیز شریف خود «الفهرست» را در سال ۳۷۷ پیاپیان رسانده است، دو یست و پنجاه و نه کتاب را با ذکر موضوع و مؤلف آن نام میبرد که بسیاری از آنها هم اکنون موجود و محفوظ

و بعضاً مطبوع و منتشر شده است و بسیار جای تعجب است که «آرتور جفری» (ARTHUR JEFFERY) که کتاب «المصاحف» ابن ابی داود سجستانی را بچاپ رسانیده است، در مقدمه کتاب اظهار نظر میکند که: «امیدواریم که این کتاب (یعنی: المصاحف سجستانی) پایه ای برای بحثی تازه در دگرگونی قراآت قرآن قرار گیرد. و سپس اضافه می-کند که: «..... بردانایان پوشیده نیست که دانشمندان یهودی و مسیحی بیش از دو قرن است که درصدد تحقیق تاریخ تورا و انجیل برآمده و به نتایج درخشانی دست یافته اند که این نتایج در تفسیر و تأویل این دو کتاب اثر بزرگی داشته است؛ اما درباره قرآن ما چیزی از این مباحث جز آنچه که در کتاب «تاریخ القرآن» ابی عبدالله زنجانی که بتازگی در مصر بچاپ رسیده است نمی یابیم...» (انتهای نقل از جفری)

آرتور جفری برای اینکه کار دانشمندان یهودی و نصرانی را درباره دو کتابی که اینک بنام تورا و انجیل بعنوان کتاب مقدس مذهبی یهود و نصاری در دسترس آنها است بزرگ جلوه دهد و ادعای عجیب و سخیف منبعث از هوای نفس و سیاست بازی خود و امثال خود را درباره، العیاذ باللّه «تحریف» یا «اضافه و نقصان» قرآن مجید برای دشمنان اسلام و یا برای برخی از مسلمانان ساده لوح و کم اطلاع موجه سازد، با کمال سهولت و درست مثل آنکه امری بدیهی را بیان می کند، بیکباره سیزده چهارده قرن تحقیق و تفحص و تتبع و موشکافی و دود چراغ خوردن و طی منازل و قطع مراحل، توأم با تقوی و طهارت و احتیاط علماء و ائمه بزرگ اسلام رضوان الله علیهم اجمعین را نادیده می گیرد و فقط (ظاهراً آنهم برای اینکه خواننده فکر نکند که او کتاب نخوانده است!) به کتاب تاریخ قرآن مرحوم ابی عبدالله زنجانی اشاره می کند.

حقیر بی آنکه قصد کاستن ارزش کتاب تاریخ قرآن مرحوم زنجانی را داشته باشد، و با طلب مغفرت برای آن

مرحوم، اجمالاً عرض می‌کند که کتاب مزبور که در مصر و ایران مکرر چاپ شده و شاید بفارسی هم ترجمه شده باشد دارای حدود یکصد صفحه معمولی است که پس از مقدمه مختصری که متأسفانه بر آن مقدمه هم جای اعتراض هست چند صفحه‌ای را به حیات و سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و انواع خطوط رایج در حجاز و نقل مختصر آراء اروپائیان و مسلمانان در این باره اختصاص داده است (مجموعاً در سه صفحه) و از صفحه ۷ تا ۷۴ که پایان آن رساله است نیز مؤلف فقید آن بنقل اجمالی مباحثی که بتفصیل در همه‌ی کتب و مراجع مشابه بطور مشبع و ممتع آمده است می‌پردازد و نه تنها مرحوم مذکور هیچ استنباط جدید و استدراک خاصی بر اقوال پیشینیان نفرموده، بلکه اکثر فصول و عناوین کتاب ایشان عیناً و بی کم و کاست متخذ و منقول از «الفهرست» ابن‌الندیم است و مختصری از مقدمه تفسیر شهرستانی صاحب ملل و نحل را که نسخه مخطوطی از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران محفوظ است نیز ذکر فرموده است (و آنانکه معترض یا منکر این موضوع‌اند میتوانند کتاب مرحوم زنجانی را با الفهرست و اتقان و مصاحف سجستانی مقابله فرمایند).
 آرتور جفری حتی زحمت خواندن مقدمه کتاب مستطاب «اتقان» علامه سیوطی (متوفی در ۹۱۱ هـ) را هم بخود نداده چه اگر بدقت آنرا میخواند میدید که سیوطی در آن مقدمه، کتاب خود را تلخیص و تحریری از بیش از دویست کتاب و رساله تألیف شده درباره علوم راجعه به ظواهر قرآن مجید یعنی همان مباحثی که در این دو قرن اخیر به ترجمه و یا تقلید از علمای مغرب زمین، بعنوان «تاریخ قرآن» معنون و معروف شده است، معرفی میکند و همه آن دویست و چند کتاب را با ذکر موضوع و مؤلف با کمال صداقت و امانتی که شیوه مرضیه چنان بزرگوارانی است، نام میبرد و بیشتر آن کتب نیز پس از کتاب الفهرست ابن‌الندیم تألیف شده و سیوطی خلاصه و عصاره این دویست کتاب را

طی هشتاد فصل کتاب شریف خود آورده است و بهر صورت ادعای جفری وامثال او هم چون «گولد زیهر» و «رژی بلاشر» و اقران آنها صرفاً مبتنی بر اوهام واهی و اغراض فاسده ایست که بمنظور ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمین و لطمه زدن باساس دین مبین اسلام که همین قرآن مجید است، طرح و اشاعه میشود.

شك نیست که در زمینه بعضی موضوعات تاریخی و علمی و ادبی و اجتماعی و سیاسی و یا آنچه بعنوان «تمدن اسلامی» مشهور شده است برخی از مستشرقان نامدار که علمائی مذهب و صاحب نظر بشمار میروند بی-هیچ تمصب و تصرف ناروایی و صرفاً محض روشن کردن مسائل مربوط بهمان موضوعات، زحمت سالها تحقیق و تتبع و تفحص را بخود هموار ساخته و نتایج درخشان زحمات خود را تقدیم همه طالبان علم در سرتاسر عالم نموده اند که باید با دیده احترام و امتنان بان بزرگمردان نگریست و آراء و نظریاتشان را بحسن قبول و تحسین تلقی کرد.

هیچکس نباید و نمیتواند تحقیقات عالمانه و پر دامنه و خدمات عظیم و نمایانی را که مستشرقان پاک طینت بزرگواری چون فلوگل (Flugel) و ساخائو (Sachau) و مارگولیوت (Margoliouth) و درن - سورگت (Derenbourg) - پدر و پسر - و کراچوفسکی (Kratchovsky) و ژوکوفسکی (Jokovsky) و نالینو (Nallino) و هورن (Horn) و متس (Metz) و هووار (Huvart) و دوساسی (Desacy) و کریستن سن (Christensen) و نولدکه (Noldeke) - این اخیر فقط در مورد تاریخ ادبیات عربی و لاغیر - و دارمستتر (Darmestetter) و وان فلوتن (Van vlooten) و ولهاوزن (Wollhavszen) و هرتسفلد (Hertsfeld) و گیرشمن (Grichmann) و یوستی (Justi) و ده ها تن دیگر از این بزرگمردان درباره فرهنگ و تمدن و زبان و لغات و لهجات مربوط به آن و تاریخ و جغرافیا و هیئت و نجوم؛ اعراب و ایرانیان و ترك و تاجیک و هندی انجام داده اند، منکر شود و یا از آن خدمات و زحمات

و مشقاتی که جز دانش دوستی و حقیقت‌جوئی هیچگونه محرك و مشوقی نداشته است تجلیل و تقدیر نکند؟ اما مسئله قرآن و اظهار نظر درباره آن و تعادل و تراجیح ادله و اسناد و اقوال عظماء و ائمه اسلام در مسائل مختلف فیه آن و نهایت اجتهاد در آن مسائل و اختیار قول و رأی مختار، عرصه سیم‌رغان خاص است و بهیچ روی نمیتواند جولانگه تعارض آراء و تشتت اهواء مستشرقان اعم از یهودی و مسیحی و بودائی و لامذهب، و بهر صورت غیر مسلمان قرار گیرد هر چند که آن مستشرق در فن خود عالم و متبحر و صاحب‌نظر و مطلع از لغت و ادب عرب و به ادعای خود وارد به علوم اسلامی باشد. چگونه ممکن است کسی که به قرآن کریم بعنوان يك كتاب آسمانی منزل من عند الله که ناسخ جمیع کتب سماوی پیش از خود است، اعتقاد ندارد و آنرا با دیده اخلاص و احترامی که در يك مسلمان معتقد می‌بیند، مینگرد و آنرا چون يك متن عربی قدیمی و حداکثر هم سنگ و هم پایه تورا و انجیل موجود در میان مردم می‌پندارد، قادر باشد از مباحث و مسائل قرآنی و نقد و تحلیل آراء راجعه به آن، درکی صحیح و برداشتی دقیق داشته باشد؟ آیا او هم از همان حالت روحانی توأم با ایمان به غیب و تعبد و تسلیمی که يك عالم مسلمان در برابر آن مباحث و مسائل و ادله و اسناد برخوردار است، بهره‌مند می‌باشد؟ هیسات، که «از مادر دل‌سوزد و از دایه دامن» و چگونه میتوان آراء و عقاید مستشرقان غیر مسلمان را بعنوان نظری صائب و قولی صحیح درباره قرآن مجید پذیرفت. در حالیکه بقول خود قرآن: «ما لهم بذلك من علم ان هم الا یخرون» (زخرف، آیه ۲۰) و براستی جای تعجب و تأسف است که برخی فضلاء صحیح‌الاعتقاد خوش‌باور، چنان نظریاتی را قول الصواب و فصل الخطاب مسائل قرآنی بدانند و به آن استناد و استشهاد کنند.

چگونه میتوان نظر «نولدکه» را (با همه ی نولدکه

بودنش) درباره تعیین سورمکی و مدنی پذیرفت؟ چگونه میتوان عقاید و اقوال «رژمی بلاشر» (Regis Blachere) (دوست و شاگرد لوئی ماسینیون (Massignou) معروف استاد و ملهم برخی مدعیان اسلام‌شناسی) را که عالماً و عامداً و با شیطنت کامل، و غافل از اینکه: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» (حجر، آیه ۹) بقصد لطمه زدن به قرآن و ضربه وارد کردن باساس اسلام که توحید و نبوت و وحی و معاد است - دسائس و تخریصات و تلفیقات مسجوع ساخته و پرداخته‌ی ملاحظه و زنادقه و قصاص قرن دوم را، با نهایت بی‌شرمی، بعنوان آیات بیستم نمره ۲ و بیستم نمره ۳ (یا بیست مکرر و باز هم مکرر (20 Bis-20 ter) سوره مبارکه «نجم» و پس از آیات شریفه نوزدهم و بیستم که: «أفرأیتم اللات و العزی ۱۹ و مناة الثالثة الاخری ۲۰» در ترجمه قرآن خود (و به قرآن مسلمین) بتقلب و تزویر جامی‌زند و داخل میسازد - بعنوان عقاید و اقوال حاصله از تحقیق و تتبع سالم و متصفانه‌ی یک عالم حقیقت‌طلب بی‌نظیر پذیرفت؟

نمیدانم آیا کسی از مسلمانان و یا یکی از این اسلام‌شناسان مربوط و محشور با آن نامسلمان خدا‌ناشناس هیچگاه از او پرسید که آیا این آیات!!! در کدام قرآن خطی یا چاپی در سرتاسر عالم، ثبت و ضبط شده است؟ و جای تأسف است که هنگامی که آراء و اقوال او به فارسی برگردانده میشود، مقبولیت عامه پیدا می‌کند و مستحق جایزه هم میشود و جای تأسف بیشتر در آنست که یک رجل سیاسی و پاکدامن متقی و متدین مخلص فرنگ‌رفته فرانسه‌دان به اقوال ناروای اینمرد دغلباز دروغ‌پرداز (و شاید سیاست‌پیشه) - که چون بسیاری دیگر از مستشرقان سلف و معاصر خود «قرآن را دام تزویر» کرده است - استناد می‌کند و آراء نادرست او را در صحنه، بر عرضه دید و

1- 20 - Bis - «Ceux Sont Lts Sublimes Deesses.

20 - Ter - Leur Intercession est Certe Souhaitée

ترجمه قرآن رژمی بلاشر، سوره ۵۳.

شنید مسلمانان می‌آورد - والی الله المشتکی.

سخن بدرازا می‌کشد و این مقدمه حوصله توضیح بیش از این را ندارد و آنچه هم که بقلم آمد خدا میداند از باب بٹ شکوی و تذکر بطبقه فاضل و کتاب خوان بود که «و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین» و بهر حال: «کردم شکایتی و مکرر نمی‌کنم» در باب بی انصافی و غرض ورزی و کجروی و سیاست بازی در بسیاری موارد هم بی اطلاعی و کم سوادی برای مستشرقان یا مدعیان استشراق هر چه بگویند کم گفته‌اند و امثال گلدزیهر و بلاشر و جفری کم نیستند: «ولیس هذا بأول قارورة کسرت فی الاسلام». باری، سید بزرگوار جلیل نبیل و عالم فاضل محقق، جناب دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی دامت افاضاته با صرف چند سال از عمر شریف خود بسائقه عشق به قرآن مجید و اخلاص به جدّ بزرگوارش و به مدد دقت و امانتی که بسبب اشتغال پنجاه ساله ایشان بکار حقوق و قضا، اینک صفت لازمه و ملکهٔ راسخهٔ ایشان شده است کتاب حاضر را که حاوی نتیجه مطالعات و تتبعاتشان از اقوال علما و ائمه سلف در باب مسائل مذکوره راجع بکلام الله مجید است قربهٔ "الی الله و طلباً لمرضاته فراهم آورده و آنرا خالصاً لوجه الله الکریم بهمه مسلمانان و پیروان قرآن که از بن دندان و صمیم دل براینکه قرآن مجید کتابی است که «لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» اعتقاد جازم دارند، هدیه فرموده است، تقبل الله تعالی منه و جزاه عن القرآن خیر الجزاء.

یکی از مزایای عمده این کتاب شریف آنست که منابع و مأخذ و مستندات و مرویات آن، همه اسلامی و خلاصه‌ای از اقوال ائمه و علمای اسلام است و انشاء الله جویندگان مطالب تاریخی راجع به قرآن و پویندگان راه درست تتبع و تحقیق را قانع و راضی خواهد ساخت و شاید تنها نقیصهٔ این کتاب، نوشتن همین مقدمه توسط این ضعیف بی بضاعت، بر آنست. چهل پنجاه سال پیش از این که این

بنده دانشجو و طلبه جوانی بود (و امیدوار است که اکنون هم که در آستانه پیری است بر همان وصف باقی باشد) کتاب‌های تألیف یا تصحیح و یا ترجمه شده توسط استاد جلالی نائینی از شهرت و اعتبار وافى و كافى برخوردار بود و حد من بنده نوشتن مقدمه بر کتاب ایشان نیست؛ و تحریر این صفحات نیز به اطاعت از امر خود این نویسنده دانشمند پرهیزکار و درست‌ه صورت گرفته است از آنرو که از کودکی به این بسی مقدار آموخته شده است که: «ادب در اطاعت از نیکان و بزرگتران است.»^۱

و بجهت حسن ختام مقدمه مناسب می‌بیند که آنرا با یکی از جامعترین و لطیفترین توصیفاتى که توسط حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - از قرآن مجید ضمن خطبه یکصد و هفتاد و ششم نهج البلاغه بیان شده است مشك آگین و مزین سازد:

«واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یفش و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لا یکذب و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیادة او نقصان، زیادة فی هدی او نقصان من عمی. واعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقة، ولا لاحد قبل القرآن من غنی، فاستشفوه من ادوائکم و استمعینوا به علی لاوائکم فان فیہ شفاء من اکبر الداء وهو الکفر والنفاق والنفی والضلال، فاسألوا - الله به و توجهوا الیه بحبه و لا تسألوا به خلقه، انه ما توجه العباد الی الله تعالی بمثله، و اعلموا انه شافع مشفع وقائل مصدق وانه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فیہ، ومن محل به القرآن يوم القيامة صدق علیه، فانه ینادی مناد يوم القيامة: «الا ان کل حارث مبتلى فی حرثه و عاقبة عمله غیر حرثه القرآن.» فکونوا من حرثته و اتباعه، و استدلوه علی ربکم و استنصحوه علی انفسکم و اتهموا علیه آراءکم، و استشفوا فیہ اهواءکم.»

(و بدانید که این قرآن همان پنددهنده خیرخواهی

۱- مقدمه استاد مهدوی دامغانی عیناً چاپ شده، با آن که با طبع آنچه نسبت به این بنده خدای مرقوم فرموده‌اند، موافق نبودم (جلالی نائینی).

است که کژی و ناراستی ندارد و رهبری است که گمراه نمیکند و سخنگوی داستان سرائی است که دروغ نمیگوید. و هیچکس با این قرآن، همنشین نشد مگر آنکه از پیش او با افزایش و کاهش برخواست، افزایشی در رهیابی و کاهش از کوردلی. و بدانید کسی با داشتن قرآن هیچ تهی - دستی و نیازمندی ندارد و تا با کسی قرآن نباشد با او توانگری و بی نیازی نیست. پس بیماریهای خود را با آن درمان کنید و در گرفتاریهای خود از او یاری گیرید که دابروی بزرگترین درد که کفر و نفاق و کجروی و گمراهی است در آنست. هر چه از خداوند میخواهید به وسیله قرآن خواستار شوید و به دوستی قرآن به خدا روی آرید و با دستمایه قرآن از مردمان چیزی خواهید. همانا که هیچ بنده ای با هیچ وسیله ای چون قرآن به خدا روی نیاورد و بدانید که قرآن شفاعت - کننده ای آبرومند است که شفاعتش را بپذیرند و گوینده ایست که سخنش را باور دارند و البته آنرا که قرآن در روز رستاخیز شفاعت کند مقبول است و آنرا که قرآن در آن روز بچیزی نگیرد و بدو روی خوش نشان ندهد بی چون و چرا گنہکاری او راست و درست شمرده میشود، چرا که در روز رستاخیز منادیی فریاد زند که: «هر کشت کننده ای گرفتار کشته خویش است، مگر کشتکاران قرآن»، پس از کشتکاران قرآن و پیروان آن باشید و از آن به خدای راه جوئید و اندیشه های شخصی خود را در برابر قرآن متهم و ناسخته بشناسید و خواست - های ناپاک و آلوده خویش را بر محک قرآن بیازمائید.)

خداوند تبارک و تعالی ما و ملت و مملکت ما را در پناه قرآن نگهدارد و توفیق پیروی درست از قرآن را بهممه مرحمت فرماید و قرآن مجید را در روز محشر شفیع ما قرار دهد - بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین المعصومین.

تهران ۱۳۶۴/۸/۱۱

احمد مهدوی دامغانی

بسم الله الرحمن الرحيم

«ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم و يشر
المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم
اجرا كبيرا».

«ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا»

قرآن مجید، در میان کتب آسمانی، تنها کتاب مقدسی است که، در طول بیش از چهارده قرن جاعلان و اهل عناد، نتوانستند چیزی از آن کم یا زیاد و یا تحریف و تبدیل و تصحیف کنند و از اینرو، این کتاب مقدس که اساس دین اسلام است، سالم و دست-نخورده به جای مانده و تا روز قیامت همچنان باقی خواهد ماند. این قرآن که امروز در دست مسلمانان است، همان قرآن کریم است که، ظرف ۲۳ سال که باب وحی مفتوح بود، بر رسول اکرم در مکه و مدینه نازل شد و آن حضرت آیات بینات هر سوره‌ای را بعد از نزول وحی، برای کاتبان قرائت می‌فرمود و محل و ترتیب‌شان را نیز معین و مشخص می‌کرد و نویسندگان وحی در حضورش آیات و سوره‌ها را می‌نوشتند و بعد از کتابت، دستور می‌داد آیات را برایش بخوانند، مبادا حرفی یا کلمه‌ای ساقط شده باشد و آنگاه ثبت و ضبط می‌شد. از این گذشته در طول ۲۳ سال معمولاً هر سال قرائت قرآن یکبار و در سال رحلت دوبار بر پیامبر عرضه می‌شد و اصحاب طرز قرائت او را فرا می‌گرفتند. در حیات پیامبر تنی چند از یارانش همه قرآن را از بر کردند و

جمعی نیز قسمت‌هایی از آن را در حافظه داشتند. در زمان خلافت ابوبکر از روی نوشته‌هایی که در حیات رسول‌الله به کتابت درآمده بود، صحف فراهم آمد و چون ابوبکر وفات یافت، خلیفه دوم دنباله کار را گرفت و بعد از عمر، در زمان خلافت عثمان، کار جمع قرآن تکمیل یافت و صحف در مصاحف گنجانده شد و سوره‌های قرآن به همین ترتیبی که اکنون در دست است بی‌آنکه حرفی یا کلمه‌ای از آن کم یا زیاد شود تدوین و تجلید شد و وعده خدا، آنجا که فرمود: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» انجام پذیرفت. جلال‌الدین محمد مولوی، متفکر و عارف بزرگ اسلامی سده هفتم هجری، در «مثنوی» به همین وعده صادق اشاره کرده، گفته است:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق
گر بمیری تسو، نمیرد این سبق
کس نتاند بیش و کم کردن در او
تسو، به از من حافظی دیگر مجو
تا قیامت باقیش داریم ما
تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
هست قرآن مر ترا همچون عصا
کفرها را در کشد چون ازدها
گرچه باشی خفته تو در زیر خاک
چون عصا آگه بود آن گفت پاک
قاصدان را بر عصایت دست نی
تو بخسب ای شه مبارک خفتنی
جمع قرآن، در حیات غالب اصحاب کبار و نزدیک به پیامبر صورت‌گرفت و اصحابی که در مدینه بودند بر جمع قرآن نظارت می‌کردند و از طریق تواتر این جمع انجام گرفت و دقت اصحاب تاجایی بود که عمر با تمام اصرار نتوانست عبارتی را که مشعر بر «رجم» بود و مدعی شد که آیتی از قرآن است به عنوان آیه قرآن بقبولاند. و علت عدم قبولش این بود که چنین آیتی را اصحاب، از پیامبر نشنیده بودند و متواتر نبود، از

اینرو در قرآن وارد نشد و آنرا وحی قرآنی ندانستند و بگفته عمر و اصرارش اصلاً اعتنا نشد.^۱

چون در زمان عثمان صحف در مصحف گنجانده شد و همه سوره‌های قرآن در يك مجلد فراهم آمد، از روی نسخه «امام» چند نسخه تحریر شد و به شهرها و مراکز اسلامی ارسال گشت و از روی آنها، کاتبان نسخه‌ها برداشتند و قراء، قرائت خود را بر اساس نسخه «امام» قرار دادند.

قرآن نزد همه فرق اسلامی مقدس و مورد قبول می‌باشد و هیچ اختلافی در مورد قرآن میان مسلمانان نیست. این کتاب را می‌توان به دو بخش منقسم کرد، یکی سوره‌های مکی و دو دیگر سوره‌های مدنی. سوره‌های مکی نسبت به سوره‌های مدنی معمولاً قصار و آیاتش کوتاه است و غالب دستورهای اوامر و نهی و تفسیری و انذار یا آگاهانیدن و متبینه کردن دارد و همگان را به اعمال خیر از قبیل تعاون و معاضدت و دستگیری فقراء و رهگذریان و بینوایان و نیازمندان ترغیب و تشویق و تأکید می‌فرماید.

توحید و یکتاپرستی در غالب سور قرآن اساس و پایه دعوت اسلام است و هر نوع دوگانه‌پرستی و شرك به هر نام و شکل و صورتی محکوم و مردود می‌باشد.

یکنواختی و هم آهنگی کلمات و جملات و اسلوب کلام و ترکیب آیات، در سوره‌های قرآن و عدم نفوذ خرافات و برکنار بودن از داستان‌های مخالف اخلاق حسنه در متن قرآن، همه دلیل بسیار روشن و بارزی می‌باشد که، این کتاب مقدس آسمانی، تنها کلام الهی است که دست نابکار جاعلان و فتنه‌جویان نتوانسته است که در آن تغییر و تبدیل بدهد.

قرآن مجید، همه انبیای عظام سلف را نه فقط مورد تجلیل و تکریم و قبول قرار داده؛ بلکه چهره هر يك از آنان را يك چهره درخشان انسانی و مقدس و برگزیده خدای تعالی و دارای صفات

۱- هیچيك از سنت‌هایی که در زمان پیامبر معمول و مورد قبول اصحاب بود در شمار وحی قرآنی درنیامد هرچند سنت بود و عمل می‌شد و هرچند آنها را نوعی وحی تلقی می‌کردند و پایه و اساس فقه اسلامی قرار داده شد، و از اینرو اصول و ارکان اجتهاد در درجه اول کتاب و سنت و بعد اجماع و قیاس است که در واقع این چهار، به دو رکن کتاب و سنت باز می‌گردد.

حمیده و اخلاق پسندیده توصیف کرده است و آنان را منادی توحید و راهنما و مبشر بشریت می‌شمارد.

قرآن سلسلهٔ انبیاء را به یکدیگر پیوسته دانسته و این سلسله از نوح آغاز و به حضرت محمد - خاتم پیامبران - منتهی می‌شود. این پیوستگی چنین بیان شده: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی، ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه، کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه، الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب* و ما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم، ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمى لقضى بینهم و ان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شک منه مریب* فلذلک فادع، و استقم کما امرت، ولا تتبع اھواءهم و قل آمنت بما انزل الله من کتاب، و امرت لاعدل بینکم، الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا، و الیه المصیر» (شوری، آیه ۱۳ تا ۱۵).

دعوت قرآن از اهل کتاب، بر مبنای همان دعواتی است که پیامبران بر حسب اقتضا و عقول و دانش مردمان در هر عصری امم را به توحید فرا خوانده‌اند.

قرآن اهل کتاب را به اقامهٔ دین و محافظت و تمسک بدان می‌خواند و بدان‌ها توصیه می‌کند که، اختلاف ایجاد نکنند و به اسلام بگرایند؛ ولی بیشتر زعمای مذهبی اهل کتاب - به ویژه احبار یهود - دعوت اسلام را نپذیرفتند و مردمان خود را از قبول اسلام بازداشتند و خدای تعالی خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید با آنان احتجاج و مجادله و محاجه مکن؛ زیرا خدای روز رستاخیز همهٔ امم را جمع می‌آورد و میان اهل کتاب و مسلمانان داوری می‌نماید و بازگشت همه به سوی اوست و رستگاران را به بهشت می‌برد و منکران را به سزای اعمالشان میرساند.

پیامبر نهایت نرمش و بزرگواری نسبت به اهل کتاب از خود نشان داد، اما احبار یهود، در خفا و علن، با اسلام مخالفت کردند و با مشرکان برای از بین بردن کیان اسلام همدست و همدستان شدند و غزواتی در پیرو تحریکات و دشمنی‌های پنهان و آشکار قبایل یهودی اطراف مدینه و مسلمانان روی داد که شرح

آن وقایع در کتب تاریخ و سیر بتفصیل نوشته شده است. این نکته قابل تذکر است که میان مسلمانان و ترسایان در زمان پیامبر هیچگونه درگیری و نزاعی روی نداد.

مقایسه تورات و قرآن

قبلاً گفتیم که قرآن تنها کتاب آسمانی است که در آن تحریف و تغییری روی نداده است، ولی تورات و انجیل فاقد این مزیت اصلی و اساسی می باشند.

به نظر مسلمانان تورات و انجیل بی شک، از جمله کتب و صحف آسمانی است؛ ولی گویند در طول تاریخ کلمات الهی در این دو کتاب دستخوش تحریف و تبدیل و تغییر و کم و زیاد شده اند. در حدود چهارده قرن قبل، قرآن در سوره بقره (آیه ۷۵) و در سوره نساء (آیه ۴۵) و در سوره مائده (آیه ۳ و ۱۴) صریحاً خبر می دهد که یهود تورات را تحریف و تبدیل نمودند و مواضع کلمات را تغییر دادند و با عبارات «یحرفون الکلم عن مواضعه» و «یحرفون الکلم من بعد مواضعه» و «یسمعون کلام الله ثم یحرفونه» امر تحریف و تبدیل و تصحیف را در کلام خدای تعالی تأکید می کند و در آیات دیگر هم اشاره می فرماید که اهل کتاب تورات و انجیل را تحریف و تبدیل کرده اند.

در مورد کتاب مقدس انجیل، باید گفت از انجیلی که حضرت مسیح آورده، امروز حتی يك صفحه آن به زبان عیسی در دست نیست؛ زیرا در حیات آن حضرت کتاب انجیل جمع آوری نشد و بعدها در حدود سده دوم یا سوم میلادی، انجیل یکی پس از دیگر فراهم آمد و اکنون در حدود ۹۰ انجیل موجود می باشد که کلیسا برای کم کردن دامنه اختلاف، فقط به چهار انجیل عنوان رسمیت داده و انجیل دیگر را غیر رسمی شناخته است و آن چهار هم در ویرایش ها، باهم اختلاف دارند. مطالبی که از حضرت عیسی، نقل شده غالباً اخلاقی و روحانی است و تشریع از آن حضرت موسی است و به همین جهت، عهد عتیق مورد قبول نصاری نیز می باشد.

در عصر حاضر، محققین اروپایی درباره عهد عتیق و عهد

جدید مطالعات دامنه‌داری را دنبال کردند و تحریف تورات و انجیل را اذعان دارند.

به نظر جمعی از محققان جدید قسمت عمده ادبیات مقدس یهود، پس از میلاد مسیح به وجود آمده است. مجموعه ادبیات مقدس و کتب انبیای بنی اسرائیل (یهود) مشتمل بر ۳۹ صحیفه می‌باشد که، بمعنی اعم آنها را تورات (Turah) گویند؛ ولی به معنای اخص «تورات» همان اسفار پنجگانه است، به اسامی زیر:

۱- سفر پیدایش (Genese) ۲- سفر خروج (Exode) ۳- سفر لاویان (Levitique) ۴- سفر اعداد (Nombres) ۵- سفر تثنیه (Deuteronomie).

در مورد اسفار پنجگانه که قدیمترین نوشتار ادبیات مقدس یهود بشمار می‌رود، محققان غربی و شرقی تحقیقات انتقادی بالنسبه جامعی بعمل آورده‌اند، و نظر به اختلافات و تناقضات و مشاهده پاره‌ای مطالب نامناسب در متن اسفار خمرسه، بدین نکته تأکید دارند که تورات در زمان واحد انشاء و تحریر نشده است بلکه تعلق به ازمنه و اعصار مختلف دارد.

نویسنده یا نویسندگان اسفار خموس (اسفار پنجگانه = «پانتاتوک» Pantateuque)؛ دو متن مختلف را به هم الصاق کرده‌اند که، در یکی خدا «الوهیم» (Elohim به صیغه جمع = نفوس یا نفوس مقدس)؛ و در دیگر «یهوه» (آن که هست) خوانده شده است. متن «الوهیم»، حکایت از پیدایی آدم پس از آفرینش نباتات دارد؛ اما در متن یهوه‌ای، انسان پیش از گیاهان پدید آمده است. برپایه متن «الوهیم»، «الوهیم» آدم را به صورت خود خلق و در عین حال نر و ماده را نیز پیدا کرد؛ لیکن بر اساس متن «یهوه» ای، «یهوه» اول آدم را خلق فرمود، و پس از آن از پهلوی مرد، زن را بیافرید.

«یهوه»، خدای قوم یهود است. او صاحب (Adon) همه است و انسان عبد (Ebed) اوست. جالب این است که لفظ «یهوه» که، در «تورات» مذکور است، هیچ‌گاه یهود، آنرا تلفظ نمی‌کنند ولی در نوشتن، «یهوه» می‌نویسند و آنرا «آدونای» (Adonay = صاحب

ما) می‌خوانند و می‌گویند، این کلمه مقدس را نباید به زبان آورد همچنان که هندیان، مقطع مقدس «om» را تلفظ نمی‌کنند و آنرا «پرنو» (Pranava = اسم اعظم) خوانند.

پاره‌ای از محققان برین باورند که، «یهوه» در اصل خدای «کنیت»‌ها (Kenites) و مربوط به قومی بوده است که، در شبه جزیره «سینا» سکونت داشتند و به توحید نزدیک بودند و گفته‌اند حضرت موسی این اعتقاد را از آنان فرا گرفت؛ ولی این نظر مورد قبول مسلمانان و اهل کتاب نیست.

بگفته پاره‌ای از محققان، آثار و علائمی موجود است که، در زمان بسیار قدیم، «یهوه» خدای جو و مظهر حدوث طوفان ورعد و آذرخش - مشابه «اندرا» (Indra) خدای جو هندوان - شناخته می‌شده است و معتقد بوده‌اند که ابرها به امر او حرکت می‌کنند. گویند دربادی امر «یهوه» بال (El) یا «ال، الیون» (El Elyon)، اختلاط حاصل کرد و درهم ادغام شدند. در واقع امر، خدای اجداد و نیاگان که، غالباً در متون عبری به نام «ال» و «الیون» نامیده شده است، در زمان داود و سلیمان، یکی شدند. و گفته‌اند از اختلاف و مبارزه میان «بعل» (Ba, Al)، «کنمانی»‌ها و «الیون» قدرت ثمربخش نمودن زمین و نزول باران و نمو گندم و زیتون بیشتر شد.

اکنون تقریباً بیشتر محققان متحدالقول‌اند که اسفار خمسه موجود تعلق به زمان واحد ندارد و در ازمنه گونه‌گونه فراهم و جمع‌آوری شده است.

فیلیپ حتی (Ph. K. Hitti) استاد السنه سامی در دانشگاه «پرینستون» در کتاب «تاریخ عرب» در مقایسه قرآن و تورات و انجیل می‌نویسد: «اسلام بر آن است که کتب مقدسه یهود و نصاری نیز همچنان وحی و الهام آسمانی بوده که از مصدر جلال الهی ناشی گشته‌اند، از اینرو پیروان آن ادیان را «اهل کتاب» می‌خوانند. با آن همه دو کتاب تورات و انجیل (عهد عتیق و عهد جدید) دارای دو منقصت است که کتاب اسلام (قرآن) از آن دو مبرا می‌باشد؛ نخست آنکه آنها در مراحل ابتدائیه رشد روحانی بشر نازل گشته‌اند یعنی در زمانی که فکر انسان مانند کودکان

خردسال هنوز استعداد قبول حقیقت تام و تمام را نداشته، از اینرو آن دو کتاب دارای قوه تربیت انسانی کامل نیستند. دودیدگر آنکه کاتبان و نویسندگان کتب مقدسه یهود و نصاری در طول زمان آن هردو را از اصل منحرف ساخته و در هردو (یعنی تورات و انجیل) تحریف روا داشته‌اند، و این معنی از تناقضات و اختلافات که در مقام روایت با بیان قرآن دارند، ظاهر می‌شود^۱. آری قرآن از منقصت منزّه و مبرا می‌باشد و وحی آسمانی است و شکی در صحت آن نیست و خود می‌گوید:

«ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین».

گفتم مجموع ادبیات یا صحیفه‌های انبیای بنی اسرائیل بالغ بر ۳۹ صحیفه می‌باشد. وابستگی برخی از این صحف ۳۹ گانه به انبیای بنی اسرائیل مورد تردید است. به عقیده محققان قسمت عمده مزامیر پس از زمان داود برشته تحریر درآمده و کتب معروف به جامعه سلیمان و امثال سلیمان و غزل غزل‌های سلیمان نیز بعد از زمان اسکندر مقدونی تألیف شده است؛ زیرا این کتب معرف و نشانگر نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی در ادب یهود می‌باشد. به نظر جمعی از ارباب تحقیق، پاره‌ای از ادبیات مقدس یهود هم متأثر از ادبیات مردم بابل است تا آنجا که گفته‌اند قصه پیدایی آدم و طوفان نوح و حتی احکام ده‌گانه به صورتی که در تورات مذکور است؛ ریشه بابلی دارد و مقتبس از قانون حمورابی است.

آنچه در بالا درخصوص صحیفه‌های انبیای بنی اسرائیل ذکر شد، خلاصه‌ای است از گفته‌ها و نظرات دانشمندانی که سالیان دراز درمئون ادبیات مقدس یهود تتبع و تحقیق و بررسی کرده‌اند؛ اما مسلمانان از چهارده قرن پیش از این تاریخ، بر مبنای اشعار قرآن، واقف به تحریف و تبدیل تورات و انجیل بوده؛ و از اینرو آنها را کتب آسمانی تحریف شده تلقی کرده‌اند. با اندک تعمق و کنجکاوی بر هر خواننده تورات بخصوص روشن و واضح می‌گردد که این کتاب مقدس دست‌خوش خوردگی شده است. گناه این وضع به‌گرددن پاره‌ای از اخبار یهوداست که نخواستند یا نتوانستند

۱- تاریخ عرب، تألیف فیلیپ حتی، ترجمه شادروان استاد علی‌اصغر حکمت (اسلام از نظر گاه دانشمندان غرب)، صفحه ۲۸ و ۲۹.

آنرا چنان که بوده، ضبط و نگاهداری کنند.
در «سفر خروج» که یکی از اسفار خمسۀ تورات (به معنی
اخص) می باشد، «یهوه» خطاب به موسی می گوید که من بنی اسرائیل
را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت تا وقتی از مصر بیرون
روید، تهی دست نخواهید رفت؛

«بلکه هر زنی از همسایۀ خود و مهمان خانۀ خویش آلات نقره و طلا و
رخت خواهد خواست و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید و
مصریان را غارت خواهید کرد» (سفر خروج، باب سوم، آیه ۲۱ و ۲۲،
صفحه ۸۷).

مفهوم این کلام این است که بنی اسرائیل که در مصر محترم
و معزز بودند، یهوه به موسی پیامبر دستور می دهد که نقره و
طلا آلات و البسۀ مصریان را به عنوان امانت بگیرند و از مصر
بیرون شوند! و موسی در جواب گفت:

«(بنی اسرائیل) همانا مرا تصدیق خواهند کرد و
سخن مرا خواهند شنید؛ بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده
است. پس خداوند بروی گفت آن چیست در دست تو، گفت عصا. (خدا)
گفت: آنرا بر زمین بینداز و چون آنرا به زمین انداخت ماری شد و
موسی از نزدش بگریخت. پس خداوند به موسی گفت دست خود را دراز
کن و دمش را بگیر؛ پس دست خود را دراز کرده، آنرا بگرفت و در
دستش عصا شده؛ تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان خدای
ابراهیم، خدای اسحق و خدای یعقوب به تو ظاهر شده» (سفر خروج، باب
چهارم، آیات ۱ تا ۵).

بنا بر يك ویرایش دیگر تورات:

«و اما، موسی که گله پدربزرگ خود «یترون» کاهن «مدیان» (مدین) را
شبان می کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که، جبل الله
باشد، آمد. و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر
شد و چون او تگریست، اینك آن بوته به آتش مشتمل است؛ اما سوخته
نمی شود. و موسی گفت اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم
که چرا بوته سوخته نمی شود. چون خداوند دید که برای دیدن مایل

بدان سو می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی، ای موسی! گفت: لبیک. گفت بدین‌جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایت بیرون کن؛ زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. و گفت: من هستم خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب؛ آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد» (سفر خروج، باب سوم، آیات ۱ تا ۶).

در آیه دوم، آمده که «فرشته خداوند» در شعله آتش از میان بوته‌ای بر موسی ظاهر شد نه خدا؛ لیکن در آیه چهارم تصریح دارد که چون خداوند دید که موسی برای دیدن شعله آتش مایل بدان‌سوی می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت ای موسی بدین‌جا نزدیک مشو و نعلین خود را از پاهایت بیرون کن؛ زیرا این‌جا که ایستاده‌ای زمین مقدس است. معلوم نیست این تناقض میان آیه دوم و چهارم برای چیست؟

بنا بر نص تورات وقتی خدا، موسی را برای بیرون آوردن قوم بنی‌اسرائیل، از مصر نزد فرعون مأمور فرمود، موسی، به خدا گفت:

«من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم... ۱۹»

و نیز موسی به خدای گفت:

«اینک چون من نزد بنی‌اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما؛ مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند نام او چیست، بدیشان چه گویم؟ خدا، به موسی گفت: هستم آن‌که هستم و گفت به بنی‌اسرائیل بگو «اهیه» (هستم) مرا نزد شما فرستاد؛ و خدا باز به موسی گفت به بنی‌اسرائیل چنین بگو «یهوه»، خدای پدران شما، — خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب — مرا نزد شما فرستاده است؛ این است نام من تا ابدالابد و این است یادگار من نسلا بسعد نسل» (سفر خروج، باب سوم، آیه ۱۳ و ۱۴ و ۱۵).

از مفاد آیات منقول چنین مستفاد می‌شود که موسی تا آن

هنگام حتی نام خدای خود را نمیدانست و اسم «یهوه» را در تمام مدتی که در مصر و آنگاه که در «مدین» نزد شعیب، بود و شبانی می‌کرد و مصاهرت او را داشت، نشنیده بود و موسی هشتادساله بود و هارون هشتاد و سه ساله وقتی که با فرعون سخن گفتند و با این حساب؛ بنا بر ویرایش تورات موسی تا هشتاد سالگی نام خدای خود را نمیدانست. در تورات چنین آمده است:

«من یهوه هستم و به ابراهیم واسحق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم؛ لیکن به نام خود «یهوه» نزد ایشان معسوف نگشتم» (سفر خروج، باب ششم، صفحه ۹۰، آیه ۳).

در صورتی که در سفر پیدایش، باب دوازدهم، آیه ۸ آمده که چون ابرام به سوی کوهی واقع شده در مشرق بیت‌ئیل کوچید و خیمه خود را برپا کرد و «بیت‌ئیل» و «عای» به طرف خاوری آن بود؛ و در آنجا ابرام مذبحی برای خداوند بنا کرد و «نام یهوه را خواند» و چون از آنجا به سمت جنوب کوچ کرد؛ ابرام با زن خود و برادرزاده اش لوط به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد و مدتی در مصر اقامت کرد و پس از آن، از کشور فراعنه همراه زن خود و لوط با تمام اموال و مواشی خود و نقره و طلای بسیار به جنوب باز آمد و همان‌جایی که قبلاً خیمه خود را برافراشته و مذبحی بنا کرده بود، فرود آمد و سکونت گزید و در آنجا نیز ابرام، نام «یهوه» را خواند (سفر پیدایش، باب سیزدهم، آیات ۱ تا ۵)؛ اما در باب پانزدهم سفر پیدایش آمده که خدا «در رؤیا (خواب) به ابرام رسید، و ابرام گفت: ای خداوند یهوه! مرا چه خواهی داد؟» در صورتی که قبلاً در همین سفر تصریح شده که «یهوه» بر «ابرام» ظاهر شد (باب ۱۲، آیه ۷) و نیز در همین باب مسطور است که ابرام به خداوند ایمان آورد و خدا به او گفت: «من هستم یهوه». در این باب سه بار لفظ یهوه تکرار شده است (آیه ۲ و ۸ و ۹ باب ۱۵).

در ابواب دیگر هم (۲۸ و ۲۱) نام «یهوه» مذکور است و می‌خوانیم که یعقوب یهوه را خدای خود خواند. بنابراین آن چطور قابل قبول است که حضرت موسی تا سن هشتاد سالگی نام یهوه را

نشنیده بود؟!

ابراهیم و یعقوب خدای خود را پیهوه می خواندند؛ اما در سفر خروج، موسی به خدا عرض کرده که اگر بنی اسرائیل از من بپرسند، نام خدای پدران ما چیست، بدیشان چه بگویم؟ افرادی از بنی اسرائیل از هنگام ورود یوسف به مصر، به آن کشور رفت و شد و حتی سکونت داشتند. آیا آنان خدای خود «پیهوه» را نمی پرستیدند و اسمش را نمی دانستند؟ وجود این گونه تناقضات و عبارات و مطالب مشوش در تورات نشان می دهد که در طول تاریخ به کرات مطالب دگرگون شده است.

غالب مطالبی که درباره یعقوب در سفر پیدایش می خوانیم، در ردیف اساطیر هندی و یونانی است و شباهتی به کلام خدا ندارد. در باب سی و دوم سفر پیدایش آمده که، خدا یعنی «پیهوه» به صورت مردی متجسم شد و بسا یعقوب کشتی گرفت. عبارت تورات چنین است:

«و یعقوب، تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد؛ پس گفت مرا رها کن؛ زیرا که فجر می شکافد. (یعقوب) گفت: تا مرا برکت ندهی ترا رها نکنم. خدا به وی گفت نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. (خدا) گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه اسرائیل زیرا که با خدا و انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی». (باب ۳۲، آیات ۲۵ تا ۲۹).

این ویرایش حکایت دارد که یعقوب تادم سپیده دم با خدا کشتی می گرفت و خدا نتوانست بر وی غلبه یابد و چون فجر نزدیک شده یعقوب گفت مرا رها کن، و یعقوب که او را گرفته بود، به شرطی رها کرد که ویرا برکت دهد.

آن خدایی که در باب اول سفر پیدایش آمده که آسمان ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب ها را فرو گرفت و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که نیکو است و خدا روشنایی

را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید و خدا فلک را بیافرید و سرانجام آدم را خلق کرد و نر و ماده پیدا کرد و موجودات اعم از جنبنده و بی جان و نباتات و بطور کلی آفرینش را بیافرید، آیا نتوانست بر بنده خود یعقوب در مصارعه پیروز شود و آن توانایی را نداشت که از دست یعقوب رها شود مگر آنکه او را برکت دهد؟! این نوع ویرایش‌ها، بی تردید جنبه اسطوره‌ای دارد و با اصل توحید و یکتاپرستی بیگانه است.

در سفر خروج آمده که خداوند به حضرت موسی فرمود:

به کوه سینا

«بالا بیا تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند؛ پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم باز گفت». «وموسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته، مذبحی در پای کوه و دوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد» (سفر خروج، باب ۲۴، آیات ۴-۵، صفحه ۱۲۱).

«و چون گفت و گو را با موسی در کوه سینا به پایان برد، دو لوح شهادت یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد» (سفر خروج، باب سی و یکم، آیه ۱۸، صفحه ۱۲۴).

به روایت تورات خدا مانند آدمیان انگشت دارد و لوح را به جای آنکه امضاء کند، انگشت می‌گذارد!

و آن هنگام که حضرت موسی در کوه سینا بود، و با خدا تکلم می‌کرد، در فرود آمدن از کوه تأخیر کرد و قوم بنی اسرائیل

«نزد هارون جمع شده، گفتند برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند؛ زیرا این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمیدانیم او را چه شده است. هارون بدیشان گفت گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شما است، بیرون کرده نزد من بیاورید. پس تمامی قوم گوشواره‌های زرین را که در گوش‌های ایشان بود، بیرون کرده نزد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته، آنها را با قلم نقش کرد و از آن گوساله‌ای ریخته شده ساخت و

ایشان گفتند ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که ترا از زمین مصر بیرون آوردند. و چون هارون این را بدید مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده گفت فردا عید یهوه می‌باشد و بامدادان برخاسته قربانی‌های سوختنی گذرانیدند و هدایای سلامتی آوردند و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب برپا شدند. و خداوند به موسی گفت روانه شده به زیر برو زیرا که این قوم تو که، از زمین مصر بیرون آورده‌ای، فاسد شده‌اند و به زودی از آن طریقی که بدیشان امر فرموده‌ام انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند و نزد آن سجد کرده و قربانی گذرانیده می‌گویند که ای اسرائیل! این خدایان تو می‌باشند که ترا از زمین مصر بیرون آوردند. و خداوند به موسی گفت، این قوم را دیده‌ام و اینک گردنکش می‌باشند. و اکنون مرا بگذار تا خشم من برایشان مشتمل شده، ایشان را هلاک کنم و ترا قوم عظیمی خواهم ساخت. پس موسی نزد یهوه خدای خود تضرع کرده، گفت ای خداوند! چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زور آور از زمین مصر بیرون آورده‌ای مشتمل شده است؟ چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد تا ایشان را درکوه‌ها بکشد و از روی زمین تلف کند؛ پس از شدت خشم خود برگرد و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما. بندگان خود ابراهیم و اسحق و اسرائیل را بیاد آور که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتی که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم و تمامی این زمین را که درباره آن سخن گفته‌ام؛ به ذریت شما بخشم تا آنرا متصرف شوند تا ابدالابد. پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند رجوع فرمود. آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد و دو لوح شهادت به دست وی بود و لوح‌ها به هر دو طرف نوشته بود بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود. و لوح‌ها صنعت خدا بود و نوشته، نوشته خدا بود منقوش بر لوح‌ها!

و چون یوشع آواز قوم را که می‌خروشدند، شنید؛ به موسی گفت در اردو صدای جنگ است. گفت صدای خروش ظفر نیست و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من می‌شنوم. و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید و گوساله و رقص‌کنندگان را دید، خشم موسی مشتمل شد و لوح‌ها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست. و گوساله‌ای را که ساخته بودند، گرفته به آتش سوزانید و آنها خرد کرده، نرم ساخت و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید. و موسی به هارون گفت این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی برایشان آوردی؟ هارون گفت: خشم اقام افروخته نشود، تو این

قوم را می‌شناسی که مایل به بدی می‌باشند. و به‌من گفتند برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند؛ زیرا که این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورده است نمیدانیم او را چه شده. بدیشان گفتم هرکرا طلا باشد، آنرا بیرون کند، پس به من دادند و آنرا در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد. و چون موسی قوم را دید که بی‌لگام شده‌اند؛ زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی‌لگام ساخته بود. آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت هرکه به‌ملرف خداوند باشد، نزد من آید. پس جمیع بنی‌لاوی نزد وی جمع شدند. او بدیشان گفت یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید هرکس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازه اردو، آمد و رفت کند و هرکس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد. و بنی‌لاوی موافق سخن موسی کردند و در آن روز قریب به سه هزار نفر از قوم افتادند... (سفر خروج، باب سی و دوم، صفحه ۱۳۴ تا ۱۳۶ آیه ۲۹).

قرآن، در سوره «طه» این قصه را همان‌گونه که در تورات اصیل مسطور بوده، بیان و اشعار می‌دارد و معلوم است آنچه قرآن ناطق بدان است، اصل مطلب می‌باشد و زیاده از آن از قبیل نسبت دادن دست به خدا و نسبت ساختن گوساله به هارون نبی و اعطای دولوح شهادت یعنی لوح سنگ منقور به انگشت خدا که همگی بوی شرك و تجسم می‌دهد، با اصل توحید و یگانه‌پرستی سازگاری ندارد. — مضافاً به اینکه الواحی که خدا به دست خود مرقوم یا منقور به انگشت او — بنا بر روایت تورات موجود — بود موسی در بازگشت از کوه سینا آنها را شکست و بعدها

و خداوند به موسی گفت دولوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح‌های اول بود و شکستی بر این لوح‌ها خواهم نوشت» (باب سی و چهارم سفر خروج، آیه ۱).

و نیز در سفر خروج مذکور است که یهوه فرمود:

«و واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد، ترا در شکاف صخره می‌گذارم و تو (موسی) را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم؛ پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی؛ اما روی من دیده نمیشود». (سفر خروج، باب ۲۳، آیات ۲۲ و ۲۳).

ابراهیم نزد ملك جرار

این داستان یکی داستان‌های دخیل تورات است:

«پس ابراهیم از آنجا به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور ساکن شد و در جرار منزل گرفت. و ابراهیم در خصوص زن خود ساره گفت که او خواهر من است و ابی‌ملك، ملك جرار فرستاده ساره را گرفت و خدا در رؤیای شب بر ابی‌ملك ظاهر شده به وی گفت، اینك تو مرده‌ای به سبب این زن که گرفتی؛ زیرا که زوجه دیگری می‌باشد. و ابی‌ملك هنوز به او نزدیکی نکرده بود؛ پس گفت ای خداوند آیا امتی عادل را هلاك خواهی کرد؟ مگر او به من نگفت که او خواهر من است و او نیز خود گفت که او برادر من است؛ به ساده دلی و پاک‌دستی خود این (کار) را کردم. خدا ویرا در رؤیا گفت من نیز میدانم که این را به ساده دلی خود کردی و نیز ترا نگاه داشتم که به من خطا نوری و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی. پس الان زوجه این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی و اگر او را رد نکنی بدان که تو و هر که از آن تو باشد، هرآینه خواهید مرد. بامدادان ابی‌ملك برخاسته جمیع خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید و ایشان بسیار ترسان شدند. پس ابی‌ملك، ابراهیم را خوانده، بدو گفت به ما چه کردی و به تو چه گناه کرده بودم که بر من و بر مملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی. و ابی‌ملك به ابراهیم گفت: چه دیدی که این کار را کردی؟ ابراهیم گفت زیرا گمان کردم که خدا ترسی در این مکان نباشد و مرا به جهت زوجه‌ام خواهند کشت. و فی‌الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم؛ اما نه دختر مادرم و زوجه من شد. و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، او را گفتم آسانی که به من باید کرد، این است که هرچا برویم درباره من بگویی که او برادر من است. پس ابی‌ملك گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید و زوجه اش ساره را به وی رد کرد. و ابی‌ملك گفت اینك زمین من پیش روی تو است، هرچا که پسند نظرت افتد ساکن شو. و به ساره گفت اینك هزار مثقال نقره به برادرت دادم همانا او برای تو پرده چشم است نزد همه کسانی که با تو هستند و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد...»^۱

قرآن اشعاری ندارد که ابراهیم به مصر رفته باشد.

در «سفر پیدایش» يك داستان دیگر نامناسب و ضد اخلاق حسنه وارد تورات شده است و بی‌شك نمیتواند این داستان درست باشد و وجود چنین داستانی در عهد عتیق خود اقوی دلیل قطعی

۱- عهد عتیق، سفر پیدایش، باب بیستم، صفحه ۲۷-۲۶، ترجمه فارسی، چاپ لندن.

بر تحریف و زیاد و کم شدن کتاب مقدس تورات است. این داستان سراسر پی اساس را از کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان‌های اصلی و عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده و به زبان فارسی، خود اهل کتاب نقل کرده‌اند، از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و بخوبی روشن می‌شود که تا چه پایه تورات در طول زمان و اعصار دستخوش تحریف گردیده و کلام الهی با اساطیر آمیخته شده است:

رفتن ابراهیم به سوی مصر

و خداوند به ابراهیم گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو. و از تو امتی عظیم پیدا کنم و ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که ترا مبارک خوانند و لعنت کنم به آن که ترا ملعون خواند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت. پس ابرام چنان که خداوند بدو فرموده بود، روانه شد و لوط همراه وی رفت و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد.

و ابرام زن خود سارای و برادرزاده خود لوط و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند و به زمین کنعان داخل شدند. و ابرام در زمین می‌گشت تا مکان شکیم تا به لوطستان موره و در آن وقت کنعانیان در آن زمین بودند. و خداوند بر ابرام ظاهر شده گفت به ذریه تو این زمین را می‌بخشم و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد بنا نمود. پس از آنجا به کوهی که به شرقی بیت‌ئیل است کوچ کرده، خیمه خود را برپا نمود و بیت‌ئیل به طرف غربی و عای به طرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند.

و ابرام طی مراحل و منازل کرده به سمت جنوب کوچید. و قحطی در آن زمین شد و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد؛ زیرا که قحط در زمین شدت می‌کرد. و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد به زن خود سارای گفت اینک می‌دانم که تو زن نیکو منظر هستی. همانا چون اهل مصر ترا ببینند، گویند این زوجه اوست، پس مرا بکشند و ترا زنده نگاه دارند. پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم به سبب تو زنده ماند. و به مجرد ورود ابرام به مصر اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است. و امرای فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون متودند؛ پس ویرا به خانه فرعون درآوردند. و به خاطر وی با ابرام احسان نمود و او صاحب میش‌ها و گاو و حماران و غلامان و کنیزان و ماده‌الاهان و شتران شد.

و خداوند فرعون و اهل خانه او را به سبب سارای زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت. و فرعون ابرام را خوانده، گفت این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجه تو است؟ چرا گفتی او خواهر من است که او را به زنی گرفتم؟ و الان اینک زوجه تو، او را برداشته، روانه شو. آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش، و تمام مایملکش روانه نموند. (سفر پیدایش، باب دوازدهم، صفحه ۱۵ و ۱۶).

و ابرام با زن خود و تمام اموال خویش و لوط از مصر به جنوب آمدند. و ابرام از مواشی و نقره و طلا بسیار دولتمند بود. پس از جنوب طی منازل کرده به بیت‌ئیل آمد؛ بدانجایی که خیمه‌اش در ابتدا بود، در میان بیت‌ئیل و حای. به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند. و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رمه و خیمه‌ها بود و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا، ساکن شوند، زیرا که اندوخته‌های ایشان بسیار بود و نتوانستند در یکجا سکونت کنند. و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان ساکن زمین بودند...^۱

داود و سلیمان^۲

داود و سلیمان در عهد عتیق عنوان پادشاه دارند، نه نبی؛ ولی قرآن مجید نسبت به آنان با تکریم یاد کرده و در عین حال هشدار داده است که از هوای نفس پیروی نشود تا به گمراهی و عذاب شدید منتهی نگردد. در مورد داود، قرآن می‌فرماید:

«یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالعق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب» (ص ۷۶).

اما عهد عتیق داود را چنین توصیف کرده است:

«و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه، گسردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کند، و آن زن، بسیار نیکو منظر بود. پس داود فرستاده درباره زن استفسار و او را گفتند که آیا این بتشیع دختر الیمام زن اوربای حتی نیست؟ و داود قاصدان فرستاد او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود ظاهر شده به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد

۱- سفر پیدایش، باب سیزدهم، صفحه ۱۶.

۲- در عهد عتیق داود و سلیمان عنوان پادشاه دارند، نه نبی.

و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت من حامله هستم. پس داود نزد یوآب فرستاد که اوربای حتی را نزد من بفرست و یوآب، اوربا را نزد داود فرستاد. و چون اوربا نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگت پرسید. و داود به اوربا گفت به خانه ات برو و پای های خود را بشو؛ پس اوربا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش خوانی از پادشاه فرستاده شد. اما اوربا به خانه نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقايش خوابیده، به خانه خود نرفت. و داود را خبر داده، گفتند که اوربا به خانه خود نرفته است؛ پس داود به اوربا گفت آیا تو از سفر نیامده ای؟ پس چرا به خانه خود نرفته ای؟ اوربا به داود عرض کرد که تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکن اند و آقام یوآب و بندگان آقام بر روی بیابان خیمه نشین اند و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوایم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد. و داود به اوربا گفت امروز نیز این جا باش و فردا ترا روانه می کنم؛ پس اوربا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند. و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورده و نوشید و او را مست کرد و وقت شام بیرون رفته، پرسترش با بندگان آقايش خوابید و به خانه خود نرفت. و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوربا فرستاد. و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوربا را در مقدمه جنگت سخت بگذارید و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد. و چون یوآب شهر (ربه) را محاصره می کرد، مردان را در مکانی که می دانست که مردان شجاع در آنجا می باشند، گذاشت. و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم از بندگان داود افتادند و اوربای حتی نیز بمرد. پس یوآب فرستاده داود را از جمیع وقایع جنگت خبر داد... پس قاصد روانه شده، آمد و داود را از هر آنچه یوآب او را پیغام داده بود مخبر ساخت. و قاصد به داود گفت که مردان بر ما غالب شده در عقب ما به صحرا بیرون آمدند و ما برایشان تا دهنه دروازه تاختیم. و تیراندازان بر بندگان تو از روی حصار تیر انداختند و بعضی از بندگان پادشاه مردند و بنده تو اوربای حتی نیز مرده است. داود به قاصد گفت به یوآب چنین بگو این واقعه در نظر تو بد نیاید؛ زیرا که شمشیر این و آن را بی تفاوت ملاک می کند؛ پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده آنها منهدم بساز؛ پس او را خاطر جمعی بده.

و چون زن اوربا شنید که شوهرش اوربا مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده او را به خانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زایید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمده^۱.

در باب سیزدهم کتاب دوم سموئیل در داستانی چنین آمده که
پسر داود با خواهر ناتنی خود هم بستر شد!

«ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسماء به تamar بود؛ و امنون پسر داود او را دوست می‌داشت. و امنون به سبب خواهر خود تamar چنان گرفتار شد که بیمار گشت؛ زیرا که او باکره بود. و به نظر امنون دشوار آمد که پاوی کاری کند. و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شمعی برادر داود بود و یوناداب مردی بسیار زیرک بود. و او ویرا گفت ای پسر پادشاه چرا روز به روز لاغر می‌شوی و مرا خبر نمیدی؟ امنون ویرا گفت که من تamar خواهر برادر خود ابشالوم را دوست می‌دارم. و یوناداب ویرا گفت بریستر خود خوابیده، تمارض نما و چون قدرت برای عیادت تو بیاید، ویرا بگو تنها اینکه خواهر من تamar بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم واز دست وی بخورم. پس امنون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادت آمد؛ امنون به پادشاه، گفت: تنها اینکه خواهرم تamar بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم. و داود نزد تamar به‌خانه‌اش فرستاده، گفت الان به‌خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز. و تamar به‌خانه برادر خود امنون رفت و او خوابیده بود و آرد گرفته، خمیر کرد و پیش او قرص‌ها ساخته، آن‌ها را پخت و تابه را گرفته، آن‌ها را پیش او ریخت؛ اما امنون از خوردن ابا نمود و گفت همه کس را از نزد من بیرون کنید، و همگان از نزد او بیرون رفتند. و امنون به تamar گفت خوراک را به اطاق بیاور تا از دست تو بخورم و تamar قرص‌ها را که ساخته بود، گرفته نزد برادر خود امنون به اطاق آورد. و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او ویرا گرفته، به او گفت: ای خواهرم بیا با من بخواب، او ویرا گفت: نی ای برادرم، مرا ذلیل مساز؛ زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود، این قباحت را به عمل بیاور، اما من کجا ننگ خود را ببرم؛ و اما تو مثل یکی از سفهاء در اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنی اینکه به پادشاه بگویی؛ زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود؛ لیکن او نخواست سخن ویرا بشنود و براو زور آور شده او را مجبور ساخت و با او خوابید. آنگاه امنون با شدت بروی بفض نمود و بفضی که با او ورزید از محبتی که با وی می‌داشت، زیاده بود؛ پس امنون به وی گفت برخیز برو. او ویرا گفت چنین مکن؛ زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می‌کنی، بدتر است از آن دیگری که بامن کردی؛ لیکن او نخواست که ویرا بشنود. پس خادمی را که او را خدمت می‌کرد، خوانده گفت: این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند؛ و او جامه رنگارنگ دربر داشت؛ زیرا که دختران باکره پادشاه به این گونه لباس، ملبس می‌شدند و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست. و تamar خاکستر بر سر خود ریخته و جامه رنگارنگ را که در برش بود دریده و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد و چون می‌رفت فریاد می‌نمود. و برادرش ابشالوم ویرا گفت که آیا برادرت امنون با تو بوده است؟ پس ای خواهرم اکنون خاموش باش، او برادر تو است واز این کار متفکر مباش؛ پس

۱- امنون پسر داود و تamar دختر داود بوده‌اند ولی از یک مادر نبودند بلکه برادرخواهر ابی بودند بی آنکه آئینی باشند.

تامار در خانه برادر خود ابشالوم در پریشان حالی ماند. و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد. و ابشالوم به امنون سخنی نیک یا بد نگفت؛ زیرا ابشالوم، امنون را بغض می‌داشت به علت اینکه خواهرش، تامار را ذلیل ساخته بود...^۱

در عهد عتیق، در باب نوزدهم سفر پیدایش آمده که وقت عصر دو فرشته که به صورت دو مرد وارد «سدوم» شدند و لوط به دروازه سدوم نشسته بود و چون آن دو را بدید، به استقبال ایشان برخاسته رو به زمین نهاد و گفت:

«اکنون ای آقایان من! به‌خانه بنده خود پیایید و شب را به‌سر برید و پای‌های خود را بشوید و بامدادان برخاسته راه خود را پیش گیرید. گفتند: نی؛ بلکه شب را در کوچه بسربریم. اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به‌خانه‌اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت؛ پس تناول کردند. و به خواب نرفته بودند که، مردان شهر یعنی مردم سدوم - از جوان و پیر - تمام قوم از هر جانب خانه ویرا احاطه کردند. و به‌لوط نداده در داده، گفتند: آن دو مرد که امشب به‌تو درآمدند، کجا هستند؟ آن‌ها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم. آنگاه لوط نزد ایشان، به‌درگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بیست. و گفت ای برادران من زنهار بدی مکنید. اینک من دودختر دارم که مرد را شناخته‌اند؛ ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید؛ لیکن کاری بدین دومی، ندارید؛ زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده‌اند. گفتند: دور شو و گفتند این یکی آمد تا نزول ما شود و پیوسته داوری می‌کند، الان با تو از ایشان بدتر کنیم. پس برآن مرد یعنی لوط به شدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده لوط را نزد خود به‌خانه درآوردند و در را بستند. اما آن اشخاصی را که به‌درخانه بودند، از خرد و بزرگ، به‌کوری مبتلا کردند که از چستن در خویشتن را خسته ساختند...»

آنگاه فرشتگان به لوط خبر دادند که خدا مردم این شهر را هلاک می‌کند و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط را یا شتاب همراه دودختر و زن او از شهر سدوم بیرون بردند. و یکی به‌وی گفت جان خود را دریاب و از عقب منگر و در تمام وادی مایست بلکه به کوه یگریز مبادا هلاک شوی. و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد لوط به صوغر داخل شد. آنگاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع مکنه شهرها و نباتات زمین را

۱- ابشالوم و تامار برادر و خواهر ابونی پسر و دختر داود بودند و ابشالوم و تامار خواهر و برادر این با امنون‌اند.

واژگون ساخت. اما زن او از عقب خود نگریسته ستونی از نمک گردید.
 در دنبال این حکایت، آمده است: «و هنگامی که خدا شهرهای وادی را
 هلاک کرد، خدا ابراهیم را بیاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن
 شهرهایی را که لوط در آن‌ها ساکن بود، واژگون ساخت. و لوط از صوغر برآمد و
 با دو دختر خود درکوه ساکن شد، زیرا ترسید که در صوغر بماند؛ پس با دو دختر
 خود در مفاره ای سکنی گرفت. و دختر بزرگ به کوچک گفت پدر ما پسر شده و
 مردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کل جهان به ما درآید. بیا تا پدر خود
 را شراب بنوشانیم و با او هم بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. پس در
 همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب
 شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر (دختر)
 بزرگ به کوچک گفت اینک دوش با پدرم هم خواب شدم، امشب نیز او را شراب
 بنوشانیم و تو بیا و با وی هم خواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. آن شب نیز
 پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد و او از خوابیدن و
 از برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن
 بزرگ پسری زاییده، او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است. و
 (دختر) کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن عمی نام نهاد، وی تا بحال پدر بنی همون
 است» (سفر پیدایش، باب نوزدهم، صفحه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶).

قطعاتی که در اینجا طبع و نقل شده ترجمه فارسی تورات است
 که خود اهل کتاب از زبان عبرانی و کلدانی برگردانده اند و
 یهود و نصاری آنها را به عنوان جزئی از کتاب مقدس پذیرفته اند.
 این ویرایش‌ها، رنگ اسطوره (Mythe) دارد که از افسانه‌های
 گذشتگان و اخبار پیشینیان گرفته شده است و چون افسانه جزء
 معتقدات عامه قرار بگیرد، عنوان قصص یا اعتقادات و روایات
 تاریخی (Folklore) پیدا می‌کند.

تورات، قدیمترین کتاب موجود اهل توحید است و صرف نظر از
 تبدیلات و تغییراتی که در آن روی داده، واجد موضوعات و
 مطالب متنوع و جالب است. وجود داستان‌های دخیل در ابواب
 مختلف این کتاب، از قبیل قطعاتی که در این مقدمه درباره
 ابراهیم و لوط و هارون و داود نقل شد، حاکی از افزایش و
 کاهش و تحریف متن اصلی می‌باشد و می‌رساند که تحریف -
 کنندگان تورات حتی حضرت ابراهیم و لوط و هارون را در معرض
 بهتان و افترا و افک قرار دادند و اعمال ناروایی را به منادیان

توحيد نسبت دادند كه با عصمت انبيای مرسل تباین و تعارض دارد. اين اسطوره‌های دخیل از ارزش والای اين كتاب آسمانی كاسته است؛ زیرا نمیتوان بخوبی مطالب متن اصلی را از زواید سره و غربال كرد.

قرآن، ادیان اهل كتاب را برسمیت شناخته و هیچيك از ادیان توحیدی را مردود ندانسته است. عتاب‌های تندی كه در متن قرآن در موارد عدیده بدانها برمی‌خوریم، و متوجه اهل كتاب خاصه یهود و نصاری - می‌باشد، ارتباطی با اصل ادیان انبیای سلف ندارد. اين عتاب‌ها بیشتر متوجه مهتران و احبار و رهبانان یهود و نصاری است و حكايت از آن دارد كه اكثر مهتران و احبار یهود حتی به دین و كتاب خود هم عمل نمی‌کردند، چنان كه احبار یهود احكام تورات را تغییر دادند و صفت حضرت محمد (صلعم) را از آنجا بسترده و چیزی دیگر باز جای آن نوشتند و مهتران ایشان راه تفاق و دشمنی با اسلام پیش گرفتند و با مشركان همداستان و همراه شدند. ترسایان برخی از رهبانان خود را سجده می‌کردند و بدین طریق شخص پرستی را ترویج می‌کردند؛ اما مانند یهود به دشمنی اسلام برخاستند و در حیات پیامبر میان ایشان و مسلمانان برخوردی روی نداد. خدای تعالی دین اسلام را كه نسبت به ادیان پیش از خود جامع‌تر و كامل‌تر و برای جهانیان سهل‌تر و عملی‌تر است؛ جایگزین ادیان توحیدی قبلی قرار داد ولی احبار و رهبانان یهود و نصاری قوم خود را از گرویدن به اسلام بازداشتند. خدای تعالی ابنای بشر را با اندیشه و رنگ و نژاد و درك و مذهب مختلف آفریده و در آنچه به ایشان داده آنان را می‌آزماید. و قرآن در این زمینه چنین ناطق است:

«لكل جعلنا منكم شرعة و منهاجاً و لو شاء الله لجعلكم امة واحدة و لكن لئلاكم فی ما اناكم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعكم جمیعا فینبئكم بما كنتم فیہ تختلفون»
(مانده، ۴۸).

جلال‌الدین محمد مولوی در قصه «موسی و شبان» در مثنوی از دید عرفانی چنین فرموده است:

دید موسی يك شبانی را به راه
كو همی گفت ای کریم و ای اله

تو کجایی تا شوم من چاکرت
 چارقت دوزم ز من شانه سرت
 تو کجایی تا که خدمت‌ها کنم
 جامه‌ات را دوزم و بغیه ز من
 دستکت بوسم بمالم پایکت
 وقت خواب آیم بروسم جایکت
 زین نمط بیپه‌وده می‌گفت آن شبان
 گفت موسی با کیستت ای فلان
 گفت با آن کس که ما را آفرید
 این زمین و چرخ از او آمد پدید
 گفت موسی های خیره سر شدی
 خود مسلمان نشده کافر شدی
 این چه ژاژ است این چه کفر است و فشار
 پنبه‌ای اندر دهان خود فشار
 گند کفر تو جهان را گنده کرد
 کفر تو دبیای دین را ژنده کرد
 گفت ای موسی دهانم دوختی
 وز پشیمانی تو جانم سوختی
 جامه را بدرید و آهی کرد تفت
 سر نهاد اندر بیابان و برفت
 وحی آمد سوی موسی از خدا
 بنده ما را ز ما کردی جدا
 تو برای وصل کردن آمدی
 نی برای فصل کردن آمدی
 هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم
 هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم
 در حق او مدح و در حق تو ذم
 در حق او شهد و در حق تو سم
 ما بری از پاک و ناپاکی همه
 از گران جانی و چالاکی همه

من نکردم خلق تا سودی کنم
 بلکه تا بر بندگان جودی کنم
 هندیان را اصطلاح هند مدح
 سندیان را اصطلاح سند مدح
 ما برون را ننگریم و قبال را
 ما درون را بنگریم و حال را
 ناظر قلبیم اگر خاشع بود
 گرچه گفت و لفظ ناخاضع بود
 موسیا آداب دانان دیگرند
 سوخته جان و روانان دیگرند
 گر خطا گوید و را خاطی مگو
 گر شود بر خون شهید آنرا مشو
 در درون کعبه رسم قبله نیست
 چه غم از غواص را پاچیل نیست
 بعد از آن در سر موسی حق نهفت
 رازهایی کان نمی آید بگفت
 بر دل موسی سخن ها ریختند
 دیدن و گفتن بهم آمیختند
 چون که موسی این عتاب از حق شنید
 در بیابان در پی چوپان دوید
 عاقبت دریافت او را و بدید
 گفت مژده ده کنه دستوری رسید
 هیچ آدابی و تشریفی مجوی
 هرچه می خواهد دل تنگت بگوی
 کفر تو دین است و دینت نور جان
 ایمنی وز تو جهانی در امان
 گفت ای موسی از آن بگذشته ام
 من کنون در خون خود آغشته ام
 حال من اکنون برون از گفتن است
 آنچه می گویم نه احوال من است
 و خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم فرموده است:

«والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا ليقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فی ما هم فیہ یختلفون» (زمر، آیه ۳).

قرآن را از معتقدان به قرآن باید فرا گرفت.

در تألیف این کتاب، در موضوع تاریخ جمع قرآن، غالباً به اقوال منقول در مآخذ مختلف اسلامی توجه شده، بی آنکه در این امر نیازی به نقل گفته‌های مستشرقین احساس شود. بیشتر خاور-شناسانی که راجع به قرآن و اسلام آثاری فراهم آورده‌اند، یا ناخودآگاه دستخوش اشتباه شده‌اند و یا خودآگاه به القای شبهه پرداخته‌اند تا معارف اسلامی را موهون جلوه دهند و عقاید و اعتقادات مسلمانان را متزلزل و منحرف سازند؛ و از اینرو نمیتوان اظهار نظرها و نوشته‌های آنان را مستند قرار داد و قرآن و اسلام را از کسانی که به قرآن و وحی و پیامبری حضرت محمد(ص) ایمان و اعتقاد دارند، فرا گرفت. بی شک علماء و دانشمندان راستین اسلامی منحصراً صلاحیت اظهار نظر و بیان معارف و مبانی اسلام اصیل را دارند، نه آنان که قرآن و اسلام را باور ندارند و یا آن کسانی که به قول حافظ شیرازی قرآن را «دام تزویر» کرده‌اند و معانی آنرا تحریف و تغییر دهند.

قرآن مجید، نخستین بار در حدود سال ۱۵۳۰ (۱۵۱۶) میلادی در «ایتالیا» چاپ شد؛ اما مقامات کلیسا، بی درنگ نسخه‌های آنرا جمع و ضبط کردند و مانع انتشارش شدند. پس از آن در سنه ۱۶۹۴ میلادی در بندر هامبورگ به طبع رسید و آنگاه در سنه ۱۶۹۸ میلادی در شهر «پادوا» واقع شده در ایتالیا انتشار یافت و سپس در سال ۱۷۶۸ میلادی در شهر «لیپزیک» آلمان چاپ شد. هیچیک از چاپ‌های اروپا که به تصدی ناشران مسیحی صورت گرفت، مورد اعتماد مسلمانان قرار نگرفت و مسلمین همچنان قرآن را از روی نسخه‌های خطی تلاوت می‌کردند، تا اینکه در سنوات ۱۷۹۷ و ۱۷۹۸ میلادی مسلمانان روسیه به چاپ قرآن پرداختند. علت عدم توجه مسلمانان به چاپ‌های ایتالیا و آلمان، آن بود که، می‌پنداشتند شاید ناشران در آیات قرآن دخل و تصرف کرده باشند^۱.

البته معدودی خاورشناس مانند «گوستاو فلوگل» (G. Flugel) در حدود توانایی و امکانات عصر خود در بثمر رسانیدن يك متن صحيح قرآن با ترتيب و تنظيم كشف الآيات مساعی بسیار بكار بردند كه زحماتشان در خور كمال تحسین است؛ لیكن باید گفت سوء ظن مسلمانان در چاپ و ترجمه قرآن به تصدی افراد غیر مسلمان، به كلی بیمورد و دور از واقع و پیش‌بینی نبود؛ زیرا در قرون طولانی سازمان‌های مذهبی یهود و نصاری علیه‌اسلام و قرآن دست به تبلیغات سوء زده بودند و پاره‌ای از خاورشناسان نیز همپای مبلغین یهودی و مسیحی، از قبیل: «هنینگ» (Henning) و «گلد زیهر» و «رژئی بلاشر»، زیر لفافه و عنوان تحقیق و اسلام‌شناسی، سوء نظر خود را پرور داده و به‌القای شبمه‌پرداخته‌اند تا جایی كه، «رژئی بلاشر» (Regis Blacher) فرانسوی به دنبال نظر «هنینگ» و «گلد زیهر» (Goldziher)؛ دو سطر به‌عنوان آیه ۲۰ دو و ۲۰ سه بر متن ترجمه خود افزوده است و در اینجا دو صفحه ترجمه بلاشر از سورة نجم، عیناً بنظر خوانندگان میرسد:

۱- در ترجمه‌ای كه «لودویك اولمن» (Ludvig Ullman) از قرآن كريم به زبان آلمانی كرده و در سال ۱۸۴۰ میلادی منتشر نموده است (چاپ ۱۹۶۸ میلادی با توضیح و تكمیل «فون وینتر» (Von l - W - winter)) در ذیل صفحه ۴۲۸ بشماره ۸ در قبال كلمه «منات» آیه ۲۱ سورة نجم چنین آمده است: «نام‌های سه خدای اعراب مشرك قدیم. به نظر «هنینگ» (Henning) نخست آیات ۲۱ تا ۲۳ چنین بوده است (اولمن در تمام سوره‌ها، «بسم‌الله» را آیه شماره يك بحساب آورده است): «این‌ها دو قوی بلند پروازند. شفاعت آنها امید می‌رود - بر اثر این آیات (به گفته هنینگ)، می‌بایست قریش پیامبری او را بپذیرند. روز بعد آیات متن جایگزین آنها شده است».

توضیح آنكه ترجمه آلمانی «هنینگ» در سال ۱۹۰۱ میلادی مطابق ۱۳۱۹ هجری قمری در «لایپزیک» چاپ شده است.

كسان دیگری از روی عناد چون «گلدتسیهر» (گلدزیهر) و بلاشر یا بر اثر نادانی و بی‌اطلاعی مانند: «Buhl Schader» در كتاب «زندگی محمد» و «Tor Andrae» در كتاب «محمد و خدایان مؤنث» چاپ ۱۹۳۲ میلادی و «T. Huitema» در كتاب «شفاعت در اسلام» چاپ ۱۹۳۶ در لیدن و «Rudi Paret» در كتاب «محمد و قرآن» به افسانه غرافیق اشاره كرده‌اند.

«رودی پارت» (Rudi Paret) در كتاب «قرآن، تفسیر و تعلیقات»، چاپ دوم، صفحه ۴۶۱ می‌نویسد:

«برطبق اظهار طبری و ابن سعد (طبقات) محمد (ص) پس از آیه ۱۹ «افرایتم...» در اصل بر اثر اغوای شیطان این آیات را بر زبان راند: «ذلك غرافیق العلی وان شفاعتهن لثرتجی» - یا نقل اختلافاتی در بعض كلمات. این گونه نظرهای نادرست، اقوی دلیل بی‌اطلاعی و نادانی یا عناد مستشرقین می‌باشد كه برخی خود آگاه و برخی ناخودآگاه ابراز و اظهار داشته‌اند.

Sourate LIII.

L'Étoile.

(An-Najm.)

Titre tiré du vt. x.

La date de cette sourate est fort discutée. Certaines données traditionnelles la feraient considérer comme médinoise, tout au moins en partie. Une autre donnée, se fondant sur le fait que la révélation du vt. 19 aurait coïncidé avec le retour des Musulmans émigrés en Abyssinie, place cette sourate vers 615 de J. C. En fait l'examen du texte décèle trois révélations juxtaposées qui sont, dans leur plus grande partie, de la première période mekkoïse.

Au nom d'Allah, le Bienfaiteur miséricordieux.

- 1 Par l'étoile quand elle s'abîme !,
- 2 votre contribule n'est pas égaré ! Il n'erre point.
- 3 Il ne parle pas par propre impulsion.
- 4 C'est seulement là une Révélation qui lui a été transmise,
- 5 que lui a enseignée un [Ange] redoutable, fort et
- 6 doué de sagacité. [Cet Ange] se tint en majesté
- 7 alors qu'il était à l'horizon supérieur.
- 8 Puis il s'approcha et demeura suspendu
- 9 et fut à deux arcs ou moins.
- 10 Il révéla alors à son Serviteur ce qu'il révéla.
- 11 Son imagination n'a pas abusé sa vue.
- 12 Quoi ! le chicanerez-vous sur ce qu'il voit ?
- 13 Certes, il l'a vu une autre fois,
- 14 près du jujubier d'al-Montahā,

2. *Votre contribule* = Mahomet.

3. *'ani l-hawā* « par propre impulsion ». Le terme *hawā* qui plus tard signifiera seulement « amour-passion », paraît conserver ici sa valeur primitive : celle de « mouvement totalement irréfléchi qui précipite dans l'abîme. »

11. Text. : le foie (= le cœur) n'a pas abusé ce qu'il (= Mahomet) a vu. — On sait que chez les Sémites le cœur est souvent considéré comme le siège de la pensée.

14. *sidrati l-Muntahā* « le jujubier d'al-Montahā ». Les commt., suivis par les traducteurs, posent qu'il s'agit d'un jujubier merveilleux croissant à la limite du Septième

L'ÉTOILE

561

- 15 près duquel est le jardin d'al-Ma'wā,
 16 quand couvrirait le jujubier ce qui [le] couvrirait.
 17 Sa vue ne s'est ni détournée ni fixée ailleurs,
 18 Certes, il a vu [l'un] des signes les plus grands de son Seigneur.

- 19 Avez-vous considéré al-Lât
 et al-'Ozzā
 20 et Manât, cette troisième
 autre ?
 20 bis Ce sont les Sublimes Déesses
 20 ter et leur intercession est certes
 souhaitée.
 21 Avez-vous le Mâle et, Lui,
 la Femelle !
 22 Cela, alors, serait un partage
 inique !
 24 L'Homme a-t-il ce qu'il
 désire ?
 25 A Allah appartiennent la
 [Vie] Dernière et Première.
- 23 Ce ne sont que des noms dont
 vous les avez nommées, vous
 et vos pères. Allah ne fit des-
 cendre, avec elles, aucune pro-
 bation (*sulṭān*). Vous ne suivez
 que votre conjecture et ce que
 désirent vos âmes alors que
 certes, à vos pères, est venue
 la Direction de leur Seigneur.

Ciel. Caetani suggère avec infiniment de raison qu'al-Montahā représente un lieu dit, près de la Mekke. Psychologiquement ce détail est destiné à faire impression sur les incrédules. Il est donc beaucoup plus « en situation » que l'interprétation proposée par les commt. qui ne peut rien évoquer pour les Infidèles.

15. *Le jardin d'al-Ma'wā*. Ce dernier terme signifie : *la retraite*. Selon les commt., suivis encore ici par presque tous les traducteurs, il s'agirait d'un jardin du Paradis. Toutefois Sprenger pense avec beaucoup de raison qu'il s'agit simplement d'une villa entourée d'un jardin, dans la banlieue de la Mekke.

16. Cette périphrase a fait croire aux commt., suivis par certains traducteurs, qu'il s'agit non d'une floraison ordinaire, mais soit du trône céleste, soit d'une lumière miraculeuse, soit de séraphins posés sur ce jujubier. Sans doute possible, il faut voir dans ce trait une précision nouvelle destinée à apporter la conviction chez les incrédules. L'expression, si l'on admet cette façon de voir, signifierait donc : à la saison où les baies couvrent le jujubier.

21. Ce vt. est éclairé par la sourate LII, 39.

23. *Vous les avez... avec elles*. Ces deux pronoms représentent les trois divinités mentionnées dans les vt. 19-20. || *Vous ne suivez*. Au lieu de cette var. canonique, la Vulgate porte : *ils ne suivent*. L'idée est la suivante : « Vous êtes actuellement dans l'erreur de même que vos ancêtres qui, pourtant, eux aussi, ont reçu l'enseignement divin. »

تزویر و تقلب بلاشر

بیش از ۱۴ قرن تمام است که قرآن دست نخورده باقیمانده و صدها هزار نسخه خطی و میلیون‌ها نسخه‌های چاپی از این کتاب آسمانی در دست مسلمانان (و غیر مسلمانان) و در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی و موزه‌های کشورهای جهان موجود است. در کدام نسخه خطی یا چاپی قدیم و جدید قرآن، سوره نجم دارای آیه بیستم شماره ۲ و بیستم شماره ۳ می‌باشد که «بلاشر» و دیگر معاندان اسلام، به‌چنین تزویر و تقلبی دست زده‌اند؟

این عمل نابیوسیده بلاشر، و معاندان دیگر که در سده بیستم بمنصه ظهور می‌رسد؛ ثابت می‌کند که مسلمانان در سده ۱۷ و ۱۸ حق داشتند قرآن‌هایی را که در اروپا به تصدی افراد غیر-مسلمان چاپ شده بود، مورد توجه قرار ندهند و بیداری خود را حفظ کنند.

بلاشر، این عمل نکوهیده و تزویر و تقلب واضح خود را با تردستی، زندانه به یک خبر مجعول که در سده دوم هجری از تلبیه قریش در عصر جاهلی گرفته شده، الصاق و ارتباط داده و آنرا به نام ترجمه دو آیه قرآن، وانمود کرده است!

برای روشن شدن این مطلب، باید برگشت به تاریخ عرب در عصر جاهلیت.

در زمان جاهلی، قریش و قبایل و طوایف دیگر بت پرست عرب، در تعظیم و طواف «کعبه» و حج و عمره و وقوف بر «عرفه» و «مزدلفه» و قربان کردن شتران و احرام حج و عمره می‌کوشیدند و هرچند همه بت می‌پرستیدند، اما به «کعبه» دلبستگی تمام داشتند.

هشام بن محمد کلیبی، متوفی در سنه ۲۰۴ هجری در کتاب «تنکیس الاصنام» می‌نویسد:

«چیزی که باعث شد عرب از دین «ابراهیم» به پرستش بتان و سنگ‌ها بپردازند، این بود که کوچ نمی‌کرد از مکه هیچ کوچ-کننده‌ای مگر اینکه سنگی از سنگ‌های «حرم» را با خود می‌برد - از لحاظ بزرگداشت حرم و دلبستگی به «مکه»-. پس هر جا وارد می‌شدند، آن سنگ را می‌نهادند و دور آن به طواف

می پرداختند؛ همچنان که دور «کعبه» طواف می کردند، برای تیمن و تبرک به کعبه و دلبستگی و دوستی به «حرم» و در عین حال هنوز «کعبه» و «مکه» را بزرگ می شمردند و بنا بر عادت موروثی که از «ابراهیم» و «اسماعیل»، به ایشان رسیده بود حج و عمره بجا می آوردند.

سپس رفته رفته این عمل، عرب را به پرستش آنچه دوست داشتند (و می پسنیدند) کشانید و فراموش کردند آنچه را که بر آن بودند؛ و دین «ابراهیم» و «اسماعیل» را دگرگون ساختند. و بتان را پرستیدند و باز گشتند به آنچه امت های پیش از ایشان بر آن بودند...

«و با وجود این در میان ایشان بقایائی از رسوم دوره ابراهیم و اسماعیل باقی مانده بود که از آن پیروی می کردند، از قبیل: تعظیم و طواف «کعبه» و حج و عمره و وقوف بر «عرفه» و «مزدلفه» و قربانی شتران و احرام به حج و عمره بسا افزودن چیزهایی در آن که از آن نبود؛ چنانکه قبیله «نزار» در تلبیه خود می گفت:

«لبيك اللهم! لبيك، لبيك!
لا شريك لك! الا شريك هو لك!
تملكه و ما ملك!»

و خدا را در ضمن «تلبیه» یگانه می شمردند؛ و لسی شریک می کردند با او خدایان خود را؛ و خدایان خویش را ملک خدای یگانه قرار می دادند. و (پس از ظهور اسلام) خدای به پیامبرش می فرماید: «وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون» (سوره یوسف، آیه ۱۰۶).

و نیز هشام می نویسد: «تلبیه قبیله «عک» بدین صورت بود که چون به عنوان حج بیرون می رفتند، دو غلام سیاه را از غلامان شان جلو می انداختند و آن دو پیشاپیش سواران ایشان

۱- نقل و ترجمه از کتاب تنکيس الاصنام (کتاب الاصنام)، تألیف ابومنذر هشام بن محمد کلبي جغرافيدان و مورخ و نسابه و عالم بزرگ سده دوم هجری، چاپ مصر به اهتمام احمد زکریا شاکر - دانشمند و محقق مصری - صفحه ۶-۷.

بودند و می گفتند:

نحن غراباك!

(ما دو زاغ قبیله عك هستیم).

پس از آن افراد قبیله مذکور می گفتند:

ملك اليك غانية، عبادك اليمانية، كيما نعج الثانية

(قبیله «عك» به سوی تو با رنج (روی آورده اند)، آنسان
بندگان یمنی تواند، تا دوباره حج بگزاریم)^۱

وقبیله «ربیع» هنگامی که حج می گزاشت و مناسک را به جا
می آورد و در مواقع، ایست می کرد در کوچ نخستین، می کوچید
و تا آخر ایام «تشریق» اقامت نمی کرد.

قریش نیز در ضمن طواف «کعبه» سرودی داشت که افراد آن
قبیله می خواندند. عبارت عربی هشام کلبی در این مورد چنین است:
«وكانت قریش تطوف بالكعبة وتقول:

واللات والعزى، ومناة الثالثة الاخرى! فانهن الغرائق العلى، وان
شفاعتن لترتجى.

كانوا يقولون: بنات الله وهن يشفعن اليه.»

ترجمه عبارت عربی بالا اینست:

«وقریش در ضمن طواف کعبه می گفت: «سوگند به لات و
عزى، و به منات سومین آنان که آنها کلنگ (لك لك) های عالم
بالا هستند و شفاعت آنها، مایه امید است»^۲.

بنابر آنچه از قدیمترین تاریخ معتبر مرجع نحوه پرستش
عرب در جاهلیت نقل شد، این قریش بودند که در ایام جاهلی
هنگام طواف کعبه، در تلبیه می خواندند:

واللات والعزى،

ومناة الثالثة الاخرى

فانهن الغرائق العلى!

۱- زاغان عرب سیاه پوستانشان می باشند که در رنگ به زاغ تشبیه شده اند و سیاهی
به همه آنان از مادرشان رسیده است.

۲- پرندة غرناق را به زبان فارسی کلنگ يا لك لك و يا بوتیمار (= مالك الحزين)
گویند.

وان شفاعتمهن لترنتجی!

و می‌پنداشتند که «غرانیق» دختران خدای‌اند (— بزرگ است خدای از چنین نسبتی —) و نزد خدای شفاعت می‌کنند. این گفته قریش بود، نه سخن محمد که پیامبر منادی توحید و خاتم رسل است.

پس چون خدای پیامبرش را مبعوث کرد در پاسخ مشرکان قریش براو این آیات را نازل فرمود:

«افرايتم اللات والعزى، و مناة الثالثة الاخرى، الكم الذکر وله الانثى، تلك اذا قسمة ضيزى، ان هي الا اسماء سميتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان» (سورة نجم، آیه ۲۳ — ۱۹). چنانکه در صدر این مقال اشاره شد روایت مجعول غرانیق را در اواخر سده دوم تا اوایل سده سوم بی‌دینان ساختند و هیچیک از محدثین متقدم آنرا روایت نکردند و نوزادی این حدیث بجهات عدیده روشن و واضح است.

نخستین کسی که آنرا نقل کرده ابن سعد کاتب محمد بن عمر واقدی (۱۳۰—۲۰۷ هـ) است.

واقدی به سرد و نقل پی در پی اسرائیلیات و خرافات مشهور است و به همین جهت اخبار و روایاتش مورد قبول قدمای محدثین نبوده و متروک الحدیث شناخته شده است.

پس از واقدی محمد بن جریر طبری که در جمع و نقل اخبار و حدیث — هرچه باشد — بسیار حریص بوده، افسانه غرانیق را از قول قرظی در تاریخ الرسل والملوک و همچنین در تفسیر خود نقل کرده است و پس از وی برخی از ارباب سیر و تواریخ و تفاسیر در مؤلفات خود قول واقدی و طبری را نقل کردند و در دو قرن اخیر خاورشناسان این افسانه را در تألیفات خویش دستاویز قرار دادند و آنرا يك واقعیت تاریخی وانمود ساختند. اما پیش از واقدی و طبری نامی از افسانه غرانیق جز آنچه هشام کلبی می‌گوید که قریش در تبلیه خود می‌گفتند در افواه و نوشته‌های باقیمانده سده دوم نیامده و معلوم می‌شود که این افسانه نوزاد است و بقول محمد بن اسحاق بن خزیمه السلمی نیشابوری (۲۲۳ — ۳۱۱ هـ) از مجعولات زندیقان است.

محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی مدنی متوفی در سنه ۱۵۱ هجری، مؤلف «سیره النبویه» که، در حدود نیم قرن پیش از واقدی می زیسته است و محمد بن اسماعیل البخاری مؤلف «صحیح البخاری» در مورد غرائق سخنی نگفته اند و هرگاه روایت واقدی قبل از وجود داشتی و قابل قبول و اعتنا بودی، بیشک ابن اسحاق که سیره نبوی را فراهم آورده، آنرا نقل می کردی و اسماعیل بخاری در صحیح خویش ضبط می نمودی.

از این گذشته، سیاق سورة النجم اقوی دلیل بر بطلان روایت واقدی و طبری می باشد.
این سوره چنین آغاز می شود:

«والنجم اذا هوى. ماضل صاحبكم وما غوى. وما ينطق عن الهوى، ان هو الا وحى يوحى» (آیات ۱ تا ۴).

خداوند به قید سوگند در توصیف پیامبرش می فرماید که صاحب شما یعنی حضرت محمد هیچ گاه خطا نکرد و مایل و معتقد به هیچ باطلی نشد و هیچگاه از روی هواى نفس سخن نمی گوید و به باطل تکلم نمی کند. نطق او به قرآن است، و آنچه بدان ناطق می شود مگر وحی الهی نیست.

بنا بر آن چگونه میتواند روایت مجعول واقدی و طبری که مربوط می شود به تلبیه قریش جاهلی، از آن بزرگترین منادی توحید یعنی پیامبر اسلام باشد؟ باز در همین سوره می خوانیم: «لقد رأى من آيات ربه الكبرى. أفرايتم اللات والعزى و مناة الثالثة الاخرى. الكم الذكر وله الانثى. تلك اذا قسمة ضيزى: ان هي الا اسماء سميتنوها انتم و آباؤكم ما انزل الله بها من سلطان» (آیات ۱۸ تا ۲۳).

این آیات کریمه، به صراحت تمام می گوید که لات و عزى نام هایی است که مشرکان و پدران شان به بتان داده اند با این کیفیت چگونه امکان دارد که در ضمن این سوره گفته شود:

«أفرايتم اللات والعزى ومنات الثالثة الاخرى»
«فانهن الغرائق العلى وان شفاعتهن لترتجى»

الکم الذکر وله الانثی، تلك اذا قسمة ضیزی ان هی الا اسماء سمیتوها
انتم و آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان».

این چنین امکانی نه تنها با اساس اسلام مغایر است بلکه از عقل و منطق نیز بسیار دور و غیر ممکن می باشد؛ زیرا با آیات صدر سوره در توصیف حضرت محمد و آیات ۱۸ تا ۲۳ بکلی متناقض است. بنابراین به حکم قرآن و تاریخ و منطق و عقل داستان «غرائیق» مجعول است.

در قرآن، آیات عدیده در نفی شرك و نکوهش و مذمت و طرد و لعن مشرکان وجود دارد. خدا از مشرک بیزار است و شرك به هر اسم و شکل و صورت و عنوانی در قرآن مردود شناخته شده است. قرآن در وصف بتان می فرماید:

«واتخذوا من دونه آلهة لا یخلقون شیئا و هم یخلقون و لا یملکون لانفسهم ضرا و لانفعما و لا یملکون موتا و لاحیاء و لانشورا».
(فرقان، آیه ۳). جمع شرك و اسلام، جمع اضداد است و جمع اضداد غیر ممکن.

خداوند در سوره کافرون، خطاب به پیامبر خود می فرماید:
قل یا ایها الکافرون. لاعبد ما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد. و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد (سوره کافرون، ۱-۵).

به نظر مولوی محمد علی عالم هندوستانی تصور این که میان آیات متسلسل و متتالی ۱۹ تا ۲۳ سوره نجم آیه ای متناقض آیات ۱۹ تا ۲۳ وجود داشته است اساساً معقول نیست خاصه که با اصل و اساس عقیده اسلامی و دعوت پیامبر اسلام به کلی تباین و تعارض داشته باشد.

بنابراین قصه غرائیق ساخته و پرداخته قصاص و افسانه - گویان است و فساد روایت واقدی و طبری روشن و ثابت می باشد. این داستان مربوط به قریش در زمان جاهلی است و با اسلام و دعوت پیامبر تعلق و ارتباطی ندارد.

شگفتی در این است که هیچیک از خاورشناسانی که داستان مجعول «غرائیق» را صحیح و انمود ساخته اند؛ اصلاً به کتاب

«تنکیس الاصنام» که نخستین کتابی است که در سنه ۲۰۱ هجری بطور مستقل درباره کیفیت پرستش عرب در عصر جاهلی تألیف گردیده و به زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسه و فارسی^۱ برگردانده شده و پیش از چاپ متن عربی کتاب تنکیس الاصنام «یاقوت حموی» قسمت اعظم این کتاب را در فهرست جغرافیایی خود یعنی «معجم البلدان» نقل کرده و در اروپا و مصر چاپ شده و شیخ «عبدالقادر عمر بغدادی» نیز بخش اعظم همین کتاب را در تألیف خود موسوم به «خزانة الادب» آورده و انتشار یافته است و در سال ۱۹۱۲ میلادی احمد زکی پاشا کتاب تنکیس الاصنام را در کنگره بین‌المللی تاریخ منعقد در «آتن» پایتخت یونان معرفی کرد و نسخه‌ای را که به دست آورده بود در سنه ۱۳۳۲ هجری قمری برابر ۱۹۱۴ میلادی چاپ کرد و انتشار یافت؛ توجه پیدا نکرده یا خواسته‌اند پیدا کنند و درباره اینکه قریش پیش از اسلام تلبیه خود را ضمن طواف کعبه بدین عبارت میخواندند:

واللات والعزی
ومناة الثالثة الاخری
فانهن الفرائق العلی
وان شفاعتهن لترتجی

سخنی نگفته و آنرا به سکوت برگزار کرده‌اند؛ در صورتی که این مدعیان استشراق، خود را عالم به همه علوم و آداب و ادیان می‌دانند ولی هروقت اقتضا کند، همان‌گونه که قرآن فرموده است: «صم بکم عمی فهم لا یعقلون» (بقره، آیه ۱۷۱) می‌شوند؛ و تعصب پاره‌ای از آنان، باعث شده که پا روی حقیقت بگذارند و با اندیشه غلیل خود، «آیه» برای قرآن جعل کنند. این‌گونه گستاخی‌های نکوهیده سبب شده است که عارف بزرگ سده هفتم هجری جلال‌الدین محمد مولوی در مثنوی معنوی حیرت‌زده شود و بگوید:

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا!

۱- ترجمه فارسی کتاب تنکیس الاصنام (= کتاب الاصنام) به اهتمام نویسنده این سطور در تهران در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی انتشار یافته است.

تبلیغ و ترویج هردینی، از طریق ارشاد و آگاهانیدن و مجادله به احسن باید باشد، نه از راه خشونت و درشتی و عناد. خداوند ابنای بشر را با اندیشه‌های مختلف و استعداد و ظرفیت‌های متفاوت و قوه درك و فهم و سنجش گونه گونه، آفریده و به هر قومی در خور روحیات و درك و فهمشان اصطلاحی داده و آموخته است و از اینرو تلاش بشر برای امت واحد و شرع و منهج واحد، چون با خواست خدا همراه نبوده، بجایی نرسیده و قرآن به این واقعیت ناطق می‌باشد، آنجا که فرمود:

«لكل جعلنا منكم شرعة و منهجا ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ولكن ليبلوكم في ما آتاكم فاستبقوا الخيرات، الى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون» (مائده، ۴۸).

و در آیه دیگر در همین معنی گفت:

«ولو شئنا لاتينا كل نفس هداها» (سجده، ۱۲).

(برای هر گروهی از شما مقدر ساختیم شریعتی و راهی اگر خدا خواستی شما را همه يك گروه کردی) (و در دین حق جمع آوردی)، لیکن بیازماید شما را در آنچه شما را داد، پس شما به نیکی‌ها و خیرات بشتابید؛ بازگشت همگان به سوی خداست، پس خبر خواهد کرد شما را به آنچه در آن مختلف بودید).

ناصر خسرو علوی در قصیده‌ای چنین گوید:

تو مؤمن و گزیده محمد را او کافر! و گزیده مسیحا را
اینان پیامبران و رفیقانند تو دشمنی به بینده ترسا را
اکنون که چنین است و سرانجام بازگشت همه به سوی خدای
خواهد بود، سزا باشد پیروان ادیان الهی که دست کم در پرستش
خدای واحد افق فکری بهم نزدیک دارند، نسبت به عقیده و ایمان و
مقدسات یکدیگر با سماحت طبع و سعه صدر و احترام متقابل
برخورد کنند و از تعصب و خودخواهی پرهیزند؛ زیرا به قول
جلال‌الدین محمد مولوی: «سختگیری و تعصب خامی است». البته
پاره‌ای از خاورشناسان مسیحی در نوشته‌های خود طریق انصاف

پیموده‌اند و در توصیف قرآن هرچند به آسمانی بودن آن اقرار نکرده‌اند ولی عظمت آنرا تا حدودی یادآور شده‌اند؛ از آنمیان «بارتلمی سنت هیلر» (Barthelemy Saint Hilaire) فرانسوی متولد ۱۸۰۵ و متوفی به سال ۱۸۹۵ میلادی در کتاب «محمد و قرآن» (Mahomet et le Coran) در توصیف سبک قرآن و بیان معجز نشان آن می‌نویسد: «به اتفاق اهل عالم جمال صوری قرآن برابر است با عظمت معنوی آن... جوشش افکار و معانی و بروز نمایان صور و اشباح ذهنی و نیروی کلمات و تازگی افکار در این نشر بدیع چنان جلوه‌گر است که پیش از آنکه عقول تسلیم معانیش شوند، قلب مسخر آن می‌گردد... و ما نمی‌توانیم بدرستی اعتقاد کنیم که هیچکس در هیچ زمان توانسته باشد مانند محمد مستمعین خود را مجذوب کلام خویش نماید.

در میان بنیانگذاران مذاهب عالم این خودصفت خاص پیامبر اسلام است که او را بر دیگران برتری و تفرد بخشیده، و این خود بزرگترین صفت قرآن است که، آنرا بهترین و زیباترین اثر زبان ملی قوم خود قراز می‌دهد. من برای آن شبه و مانندی در تاریخ مذاهب بشر نمیتوانم یافت. در وصف تأثیر بی پایان آن کتاب در متکلمین به لسان عرب همین بس، که آنرا کلام الهی دانسته و معتقد شدند که هیچ فرد عربی زبان در هیچ عصر و زمان نتوانسته و نخواهد توانست به آن سبک و اسلوب سخنی بیاورد؛ حتی برای ما بیگانگان که فهم لطایف و دقایق آن کتاب جز به وسیله ترجمه میسر نیست و از مرحله فهم کنه بلاغت آن بسیار دور هستیم و با آنکه در ترجمه قهراً سردی و برودتی ایجاد می‌شود، مع ذلك آن شعله جاودانی که با منتهای تابندگی فروزان است، مارا به حرارت فنا ناپذیری که در آن نهفته است، راهنمایی می‌کند».

و نیز می‌گوید: «ما همانطور که ناچار جمال فصاحت قرآن را در ترجمه آن درمی‌یابیم، زیبایی مزامیر داود و سرودهای «ودا» (Vedas) را نیز به وسیله ترجمه آن‌ها درک می‌کنیم، ولی داود و مزامیرش برای یهودیان و «ودا» برای هندوان مجموعه قانون مدنی را فاقدند، در صورتی که این اسلوب خاص قرآن

است که در آن واحد دارای مباحث متعدد و فوائد گوناگون می‌باشد؛ هم سرود مذهبی است، هم ستایش خدای، هم قانون مدنی است، هم دعا و مناجات، هم وعظ و ارشاد، هم راه و رسم جنگ‌آوری، هم مناظرات است و هم قصص و تواریخ^۱.

بارتلمی یک مسیحی منصفی است که قرآن را بدانگونه که درک کرده بود، توصیف کرده و حال آنکه به زبان عرب واقف نبوده و از راه ترجمه، عظمت قرآن را تا حدی دریافته است ولی «رژئی بلاشر»، مستشرق فرانسوی که زبان عربی را کم و بیش آموخته، و بیشتر می‌توانسته، پی به معنویات قرآن ببرد، نه تنها در سوره «والنجم» ذوآیه جعل کرده است، بلکه در متن ترجمه خود هم اشتباهاتی کرده که احصای آن‌ها در حوصله این مقدمه نمی‌گنجد، از آن جمله در ترجمه آیت: «ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء والضراء و زلزلوا حتی يقول الرسول والذين آمنوا معه متي نصر الله الا ان نصر الله لقريب» (بقره، ۲۱۴).

60

SOURATE II

210/214 Comptez-vous entrer au Jardin [*Croyants !*] alors que vous n'avez pas encore subi le [*sort*] même de ceux qui furent avant vous, [*qui*] furent touchés par l'infortune et le malheur et furent victimes de séismes ? [*Vous subirez pareil sort*] au point que l'Apôtre et ceux qui croient avec lui s'écrieront : « Quand viendra donc le secours d'Allah ? » Eh quoi ! le secours d'Allah est proche !

[DE L'AUMÔNE.]

211/215 [Les Croyants] t'interrogent [*Prophète, !*] sur ce dont ils doivent faire dépense. Réponds[-leur] : « Ce dont vous faites dépense en bien, [*doit être*] pour vos père et mère, [*pour*] les Proches, les Orphelins, les Pauvres, le Voyageur. Quelque bien que vous fassiez, Allah le connaît.

بلاشر مرتکب سه اشتباه شده که معرف ناتوانی او در فهم قرآن است. اشتباه اول او در این آیه این است که کلمه «الرسول» را که در زبان فارسی به معنی «پیامبر» (Prophete) است و غالب

۱- کتاب «محمد و قرآن»، (Mahomet et le Coran)، تألیف دبارتلمی سنت - هیلر، چاپ پاریس، سال ۱۸۶۵ میلادی، صفحه ۱۸۷ و کتاب امثال قرآن، (فصلی از تاریخ قرآن کریم)، تألیف: شادروان استاد علی‌اصغر حکمت، رحمه الله تعالی، صفحه ۱۳۹-۱۳۸.

مفسران به همین معنی تصریح کرده‌اند، به «حواری» (Apotre) ترجمه کرده است.

دومین اشتباه او این است که «مثل» را در این آیه، «سرنوشت» ترجمه کرده است. و سومین اشتباه او این است که کلمه «زلزلوا» را، «زمین لرزه» ترجمه کرده، در صورتی که غالب مفسران آنرا «ازعاج» و «اضطراب خاطر» ترجمه و تفسیر کرده‌اند. ظاهراً اشتباه نخستین او (در این آیت) عمدی است که نخواست کلمه «الرسول» را پیامبر ترجمه کند ولی دواشتباه دیگرش می‌رساند که به زبان قرآن و لغات عرب چندان وقوف و تبحر نداشته که بتواند از عهده یک ترجمه صحیح قرآن برآید^۱.

زیان این گونه غرض ورزی و لغزش یا سهو و یانادانی چیزی جز آن نخواهد بود که شمس الدین محمد حافظ در این بیت گفته است:

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تو است

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

۱- برخی از مفسران ندانسته و نفهمیده داستان غرائیق را به آیات ۵۲ و ۵۳ سوره حج و آیات ۷۳ تا ۷۵ سوره اسراء ارتباط داده‌اند بی‌آنکه تدبیر و تعمق کنند و بدانند که آیات مذکور هیچ ارتباطی به داستان غرائیق ندارد و شأن نزول آنها به امور دیگری بستگی داشته که در بعضی تفاسیر اشاره شده است.

مهاجرت مسلمانان به حبشه

علت مهاجرت عده‌ای از مسلمانان به حبشه آن بود که، قریش آنان را عذاب می‌دادند و چون آزار و شکنجه قریش در مکه بسر مسلمانان - خاصه مسلمانانی که قبیله و عشیره‌ای نداشتند و در حجر و پناه کسی نبودند - هر روز فزونی می‌گرفت و پیامبر وضع ناگوار آنان را مشاهده می‌کرد و هنوز شمار مسلمانان معدود بود و حکم جهاد یا دفاع از نفس هم نازل نشده بود؛ برای رهایی مسلمانان از عذاب و اذیت قریش، پیامبر اصحاب خود را دستوری داد تا هرکدام که مایل باشند به سرزمین حبش هجرت کنند و آن اول هجرت بود در اسلام و لفظ پیامبر که اصحاب را دستوری داد به هجرت، بنا بر روایت ابن اسحاق این بود:

«لو خرجتم الی ارض الحبشة فان بها ملکاً لا یظلم عنده احد و هی ارض صدق، حتی یجعل الله لکم فرجاً مما انتم فیه».

پیامبر گفت: ای یاران من! اگر می‌خواهید، به زمین حبش هجرت کنید که آنجا پادشاهی هست (یعنی نجاشی) که، ظلم روا نمی‌دارد و پیش‌وی کسی بر کسی ظلم نمی‌تواند کرد و زمین حبش زمینی نیکو است، و در مردم آنجا جز صدق و راستی نباشد؛ و آنجا یگانه می‌باشید تا حق تعالی فرجی فرستد و آنگاه اگر خواهید باز پیش من آیید.

پس صحابه، اجازت یافتند که به حبش هجرت کنند. نخستین

کسی که هجرت کرد، عثمان بن عفان داماد پیامبر بود که با همسر خود «رقیه» به حبش رفت. و بعد از وی ابوحنیفه بن عتبة بن ربیع، و بعد زبیر بن عوام، و بعد مصعب بن عمیر، و بعد عبد الرحمن بن عوف، و بعد ابوسلمه بن عبد الاسد، و بعد عثمان بن مظعون، و بعد عامر بن ربیع، و بعد ابوسبرة بن ابی رهم، و بعد سهیل بن بیضاء.

این ده تن از صحابه پیشتر از همه به سرزمین حبش رفتند و پیامبر عثمان بن مظعون را بر ایشان امیر کرد. و بعد از آنان جعفر بن ابی طالب هجرت کرد و بعد از جعفر، صحابه به تدریج به سوی حبش عزیمت کردند تا شمار ایشان به هشتاد مرد رسید و اینان بعضی با اهل و عیال و بعض دیگر مجرد هجرت کردند.^۱

و چون صحابه در حبش جایگاه و مقام گرفتند (یعنی ساکن شدند)؛ نجاشی پادشاه حبشه، ایشان را مراعات و تیمار داشت فرمود و دل خوشی بسیار داد و به فراغ دل در آنجا می گزاردند، نه ایشان را اندیشه از کسی بود و نه خوفی از دشمنی؛ لیکن دل ایشان به سوی پیامبر بود و منتظر فرجی که وعده داده بود.

چون خبر به کافران (بت پرستان) رسید که، صحابه در حبش به نیکوترین حالی روزگار می گذرانند و ملک نجاشی پیوسته ایشان را مراعات می کند و دلداری می دهد، با یکدیگر مشورت کردند که نباید گذاشت که صحابه محمد چنین در حبش متمکن شوند و نزد نجاشی منظور و مقبول باشند.

پس اتفاق کردند و تحفه ای چند ترتیب کردند از بهر نجاشی و حواشی او و از معروفان قریش: عبدالله بن ابی ربیع و عمرو بن العاص را برگزیدند و به سرزمین حبشه گسیل داشتند. و فرستادگان قریش نظر حواشی نجاشی را از راه تحف و تزویر به سوی خود جلب کردند ولی نجاشی بشرحی که در سیرت رسول الله آمده، پس از تحقیق از مسلمانان و توضیح جعفر بن ابی طالب از سپردن مسلمانان به دست نمایندگان قریش امتناع ورزید و

۱- نام های این دسته از مهاجران مسلمان در متن عربی سیره مضبوط است (۳۴۵/۱) تا (۳۵۳).

گفت من هرگز ایشان را به دست شما ندهم و تا ایشان را مراد باشد که در ولایت من باشند، من ایشان را تیمار داشت کنم و از مراعات و شفقت و احسان در حق ایشان باز نایستم و دستور داد تا هدیه فرستادگان قریش را پس بدهند و آنگاه عمرو عاص و عبدالله بن ربیعہ باز مکه آمدند. در جریان هجرت مسلمانان به حبشه و اعزام فرستادگان قریش به دربار حبشه، حمزة بن عبد المطلب و عمر بن الخطاب مسلمان شدند و مسلمان شدن این دو شخصیت اسلامی برای پیشرفت و قوت اسلام بسیار مؤثر واقع شد. حمزه از شجعان بنی هاشم بود و عمر هم در جاهلیت و هم در اسلام صلابتی و مهابتی عظیم داشت و قریش از وی بیم و هراس داشت.

قریش که یاران رسول الله را در حبشه آسوده از بیم و هراس احساس کردند، و می دیدند آنان هم که در مکه مانده اند به قوت و شوکت حمزه و به مهابت عمر از ظلم و جور ایشان محفوظ اند و از اذیت و بلای ایشان در حرز حریز شده اند و به هیچ گونه ایشان را نمی توانند رنجانیدن و خللی در کار اسلام نمی توانند آوردن و دیگر می دیدند که هر روز که برآمدی، خلقی دیگر به اسلام درآمدندی و در جمله قبایل عرب که در مکه بودند اسلام فاش همی گشت و رغبت مردم در کار اسلام فزونی می گرفت، جمعیتی ساختند و با هم مشورت کردند و بعد از آن اتفاق به آن کردند تا عهدی بکنند و خطی بر آن بنویسند، تا هیچ کس از ایشان با بنی هاشم و بنی المطلب که قبیله مصطفی اند، معامله و مخالطت نکنند و زن ندهند به ایشان و نخواهند از ایشان و همچنین مقیم و مجتاز هیچ کس نگذارند که معامله با ایشان کنند و تقریبی و ترددی با ایشان بنمایند. پس بدین موجب عهد کردند و سوگند خوردند و عهدنامه نوشتند و آن را در میان خانه کعبه درآویختند. پس دو سال برآمد و هیچ کس با بنی هاشم و بنی المطلب معامله نمی کرد...

چون مدتی برآمد، کسی رفت به حبش و صحابه ای [را] که آنجا بودند خبر داد که اهل مکه به اسلام درآمدند و بجملگی مطاوعت و متابعت پیغمبر کردند. ایشان چون این خبر بشنودند جماعتی از ایشان تعجیل نمودند و از بهر خدمت پیغمبر به مکه معاودت کردند. چون نزدیک مکه

رسیدند تفحص کردند و بدانستند که حال برخلاف آنست که ایشان را گفته بودند. آنکه بعضی پنهان و بعضی به زینهار هرکسی از قریش به مکه درآمدند. بعد از آن از ایشان که پنهان آمده بودند، جماعتی که ضعیف‌تر بودند و ایشان را قبیله‌ای و عشیره‌ای نبود، کافران قریش ایشان را بگرفتند و محبوس داشتند^۱.

و جمله صحابه که در این مدت رجوع نموده بودند از هجرت حبش، سی و سه تن بودند و عثمان بن عفان یکی از ایشان بود و باقی اسامی ایشان در سیرت مسطور است^۱. و این سی و سه تن در مکه باز ماندند و از آنجا به مدینه رفتند و در غزوه بدر و احد شرکت جستند، مگر چند تن که کافران ایشان را محبوس داشته بودند در مکه و به مدینه هجرت نتوانستند نمود.

دو سال قریش و دیگر کافران عهد خود را درباره عدم معامله و مخالطه با بنی مطلب و بنی هاشم اجرا کردند ولی پس از آن جماعتی از قریش برخاستند و نقض آن عهد کردند و به حمایت بنی هاشم و بنی مطلب پیرون آمدند.

بنا بر آنچه بنحو تلخیص از محمد بن اسحاق مؤلف سیره (متوفی ۱۵۰ یا ۱۵۱ هـ) در بالا نقل شد، باز آمدن مهاجران مسلمان، از حبشه به مکه، هیچ ارتباطی با افسانه غرائیق نداشته و اصلاً در این باره کلمه‌ای به میان نیامده است. علت بازگشت مهاجران تنها این بوده که از مکه

«کسی رفت به حبش و به صحابه‌ای که آنجا بودند خبر داد که اهل مکه به اسلام درآمدند و بجملگی مطاوعت و متابعت پیغمبر علیه السلام کردند»

و بعدها در اواخر سده دوم یا اوایل سده سوم، افسانه غرائیق خلق شد و نخست ابن سعد کاتب واقعی (۱۶۸ - ۲۳۰ هـ) و در سده چهارم محمد بن جریر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰ هـ) و پس از وی برخی از ارباب سیر و تفسیر و تاریخ این روایات را که نوزادی در آن نمایان است، نفهمیده رونویس کردند و در تألیفات خود گنجانند و تعقل و تدبیر نکردند که این روایات مجعول مغایر با

۱- بنگرید به صفحات ۳۱۲ تا ۳۵۴ جلد اول سیرت رسول الله تألیف ابن هشام، تصحیح دکتر امیر مهدوی.

اساس دين و قرآن و دعوت پيامبر اسلام است.

محمد بن اسماعيل البخاری، در جزء دوم صحاح خویش حدیثی نقل کرده بدین عبارت: «ان النبی - صلی الله علیه و سلم - قرأ سورة النجم فسجد بها فما بقى احد من القوم الا سجد فأخذ رجل من القوم كفاً من حصی او تراب فرفعه الى وجهه و قال يكفينی هذا، قال عبد الله فلقد رأيته بعد قتل كافراً». در این حدیث هیچ اشاره‌ای به افسانه غرائق نیست.

از سوی دیگر بخاری در چند سطر ذیل همین حدیث حدیثی دیگر از قول زید بن ثابت نقل کرده که گفت: «قرأت علی النبی - صلی الله علیه و سلم - والنجم فلم يسجد فیها» و میدانیم در سوره «النجم» سجده واجب است، ولی زید بن ثابت که کاتب وحی بوده می‌گوید این سوره را بر پیامبر خواندم و سجده نکرد. (صحیح البخاری، جزء دوم، چاپ بیروت، صفحہ ۵۰ و ۵۱).

بیشتر ارباب سیر و اخباریون از اواخر سده دوم هجری به بعد مشایخ برخی از نویسندگان عصر حاضر، سعی داشتند هرچه می‌شنیدند، صحیح یا ناصحیح آنرا نقل کنند و کاری به سقم یا صحت آن نداشتند ولی اهل حدیث در نقل احادیث بیشتر از اخباریون دقت می‌کردند و از اینرو متقدمین محدثین غالباً قول صاحبان مغازی و سیر (یعنی اخباریون) را در نقل حکایات گذشته و مغازی و سیر پیشینیان قبول و باور نداشتند به همین جهت اکثر محدثین واقدی و حتی محمد بن اسحاق و سایر اخباریون را در نقل حدیث ضعیف می‌شمردند تا بجایی که برخی از آنان را متروک الحدیث می‌دانستند، چنانکه مالک بن انس محمد بن اسحاق را از زمره «دجال»ها می‌شمرد. در اثر دقت محدثین در جمع احادیث پایه محدث نزد مردم سده دوم و سوم هجری از مقام «اخباری» والاتر بود، زیرا چه بسا اخباریان به نقل مطالب ناراست می‌پرداختند و این خود عیبی است که در بیشتر کتب سیر و تواریخ هر خواننده به آن بارها برمی‌خورد و اعتبار گفته‌های آنان را متزلزل و مخدوش می‌کند. هرچند اکثر محدثان نیز از لغزش و اشتباه و ضبط احادیث ضعیف و نادرست مصون نماندند و

پاره‌ای از محدثین، احادیث مجعول و ساختگی را در میان احادیث و اخبار صحیح منقول از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ناخودآگاه گنجانده‌اند، چنانکه فی‌المثل ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (۳۸۴-۴۵۸ هـ) که از محدثان بنام است، در کتاب «دلائل النبوة» در باره افسانه غرائیق چنین می‌نویسد: «ابوالحسین قطان در بغداد از قول موسی بن عقبه در کتاب «مغازی» چنین برایم روایت می‌کرد که، سرانجام قریش در سر خود چیزها پروراندند و مکر آنها شدید شد و چون دیدند شمار مسلمانان افزون می‌شود، همت بکشتن پیامبر و یا بیرون کردن او گماشتند، به خویشان پیامبر پیشنهاد کردند که دیه آن حضرت را پردازند و او را بکشند. خویشان پیامبر این پیشنهاد را بشدت رد کردند و خداوند پیامبر را در پناه آنها محفوظ نگه‌داشت. کافران بر فرزندان و برادران و خویشان خود و مردمی که از پیامبر پیروی کرده بودند، سخت گرفتند و فتنه و گرفتاری سخت شد. برخی از مسلمانان محفوظ ماندند و برخی دیگر گرفتار آنها می‌شدند. چون این سخت‌گیری‌ها نسبت به مسلمانان انجام می‌شد، پیامبر هنگامی که خود و گروهی از بنی عبدالمطلب به شعب ابی طالب پناه بردند، به ایشان امر فرمود که به حبشه مهاجرت کنند. در حبشه پادشاهی بود به نام نجاشی که در سرزمین او به کسی ستم نمی‌شد و او را بسیار می‌ستودند. عموم مسلمانان به حبشه هجرت کردند زیرا مغلوب بودند و می‌توسیدند و پیامبر (ص) هم در شعب ابی طالب اقامت فرمود و بیرون نمی‌آمد. این هجرت پیش از هجرت جعفر طیار و یارانش به حبشه بود و مسلمانان در واقع دوبار به حبشه هجرت کرده‌اند. گروه اول پیش از خروج جعفر و همراهان او، پس از نزول «سوره والنجم» به مکه برگشتند و داستان چنین بود که، مشرکان مکه می‌گفتند اگر محمد (ص) خدایان ما را هم به نیکی یاد کند، او و پیروانش را میان خود می‌پذیریم. و او خدای مسیحیان و یهودیان را با وجود مخالفت ایشان، دشنام و ناسزا نمی‌دهد و حال آنکه خدایان ما را ناسزا می‌دهد.

اذیت و آزار مشرکان هم بن پیامبر و یارانش گران بود و پیامبر از گمراهی قریش اندوهگین بود و هدایت ایشان را مسألت

می فرمود: چون خدای متعال سوره والنجم را نازل فرمود و ضمن آن، این آیه آمده بود که: «افرايتم اللات والعزى و مناة الثالثة الاخرى»، در این هنگام شیطان کلمات دیگری هم به زبان پیامبر (ص) جاری کرد و فرمود این سه ماده بت سپید پوشان بلند مرتبه اند و شفاعت آنها مورد امید و آرزو است. و این از کلمات مسجع شیطان است (یعنی کلمات: «فانهن الفرائيق العلى وان شفاعتهن لترتجى») و از فتنه های اوست و در دل کافران مکه جا گرفت و در زبان های آنها افتاد و گفتند که پیامبر به آیین اول خود برگشت و چون پیامبر به آخر سوره والنجم رسید، سجده کرد و همه حضار چه مسلمان و چه مشرك سجده کردند و چون ولید بن مغیره پیر و قرتوت بود و نمی توانست سجده کند، دست های خود را پهن خاک کرد و بر پیشانی نهاد و همه از این مطلب تعجب کردند، مسلمانان از شرکت کافران در سجده، زیرا آنها آن کلمات را نشنیده بودند و مشرکان هم اطمینان پیدا کردند که رسول خدا به آنها گرایش پیدا کرده است و شیطان هم به آنها تلقین می کرد که پیامبر در سجده خود هم همان کلمات را گفته است. این چند کلمه هم میان مسلمانان رایج شده بود و شیطان هم به آن دامن می زد، بطوری که خبر به حبشه رسید و عثمان بن مظعون شنید که مردم مکه همه اسلام آورده اند و با پیامبر نماز گزارده اند و داستان سجده ولید بن مغیره هم به اطلاع آنها رسید و تصور کردند که مسلمان ها ایمن شدند و با شتاب به مکه برگشتند و حال آنکه خداوند متعال آن مطلب را که شیطان القاء کرده بود، نسخ فرمود و آیات خود را حفظ کرد و هم در این مورد این آیه نازل شده است که:

«وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبى الا اذا تمنى القى الشيطان فى امنيه» (سوره حج، آیه ۲۲).

و چون خدای متعال این مطلب را روشن ساخت و پیامبر را از سجع پردازی شیطان تبرئه فرمود، کافران به گمراهی و دشمنی خود با مسلمانان برگشتند و همچنان نسبت به مسلمانان سخت گیری نمودند.^۱

۱- نقل از جلد دوم کتاب دلائل النبوه، تألیف احمد بن حسین بیهقی، ترجمه دکتر محمود دامغانی، چاپ تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۶۱، صفحات ۴۷ تا ۴۹.

حال ملاحظه کنید که بیهقی محدث عالم مشهور در نقل چنین حدیث معمولی بگفته يك نفر موسوم به ابوالحسین قطان اعتماد پیدا کرده که یه او گفته است در مغازی چنین داستانی خوانده است!

این محدث نامدار فکر نکرده که روایات در این باره بسیار مغشوش و آشفته است و باسحاق|سوره والنجم اصلا سازگار نیست. در مقایسه مطالبی که محمد بن اسحاق درباره مهاجران مسلمان از مکه به حبشه نوشته و آنچه بیهقی از يك نفر در سده پنجم شنیده و در دلائل النبوه آورده است، نوزادی مطالب منقولۀ بیهقی بخوبی آشکار می شود. داستان سرایان بعدی مهاجرت مسلمانان را به حبشه و بازگشت ایشان را به مکه عیارانه به افسانه غرائیق ارتباط داده اند تا به اساس توحید لطمه بزنند، در صورتی که محمد بن اسحاق به هیچ وجه بازگشت آنان را به این افسانه مربوط نمیداند بلکه علت مراجعت ایشان صرفاً دریافت خبری بوده که قریش به جملگی اسلام آورده اند و چون نزدیک مکه رسیدند اطلاع یافتند که خبر مذکور صحیح نبوده است.

بیهقی در سده پنجم داستان غرائیق را از ابوالحسین قطان شنید و بی هیچ تحقیقی آنرا در دلائل النبوه آورد و نیندیشید که سلسله روایات این حدیث به پیامبر تمیرسد و هیچیک از صحابه ای که در مکه حضور داشتند اشاره ای به داستان غرائیق نکرده اند. اصحاب متقدم پیامبر که همه واقعات را دیده و شب و روز در خدمت آن حضرت در مکه بوده اند در این باره چیزی نگفته اند و بعلاوه هیچیک از مورخان نیمه اول سده سوم مثل: «ابو الولید محمد بن عبدالله بن احمد ازرقی» متوفی در حدود ۲۵۰ هجری مورخ مکی، یمنی مؤلف کتاب «اخبار مکه و ما جاء فیها من الاثار»، و «ابوجعفر محمد بن حبیب البغدادی» متوفی در حدود سنه ۲۴۵ هجری صاحب کتاب المعبر که در موضوع پرستش عرب جاهلی و بتان ایشان مطالبی نقل کرده اند، درباره افسانه غرائیق سخنی نگفته اند و هرگاه آن داستان پایه و اساسی داشتی، قهراً بازگو می کردند.

دکتر محمد حسین هیکل، داستان غرائیق را از نظر علمی نیز

مورد تحقیق قرار داده و آنرا آشفته و سنبت و ناصواب تبصیف کرده است و می نویسد یکی از دلایل ناصوابی این داستان این است که، روایات در نقل عبارات مربوط به غرائیق که بی دینان گفته اند بر زبان محمد (ص) جاری شده؛ به عبارات و صور گونه گونه روایت و ضبط گردیده است، از این قرار:

- ۱- تلك الغرائق الملا، ان شفاعتهم لترتجى. ۲- تلك الغرائقة الملا، ان شفاعتهم ترتجى ۳- ان شفاعتهم ترتجى. ۴- وانها لمسى الغرائيق الملا. ۵- ان شفاعتها لترتجى، وانها لمع الغرائيق العلى. ۶- وانهم لمن الغرائيق الملا، وان شفاعتهم لمى التى ترتجى. ۷- وان شفاعتهم ترتضى ۸- والغرائقة العلى، تلك الشفاعة ترتجى.

در بعضی از کتاب های حدیث روایت های دیگر نیز نقل شده و همین تعدد روایات نشان می دهد که این حدیث ساختگی است. بعلاوه سیاق عبارات با زبان قرآن سازگار نیست. امام فخر رازی می نویسد وقتی قصه غرائیق را از محمد بن اسحاق بن خزیمه السلمی نیشابوری (۲۲۳ - ۳۱۱ هـ) پرسیدند، بی درنگ گفت که این از مجعولات بی دینان است تا به وسیله آن در صحت گفتار پیامبر تردید کنند و کتابی در این باره تألیف کرد.^۱ شیخ محمد عبده مفتی سابق عالیقدر «جامعه الازهر» مصر، دلیلی دیگر بر کذب افسانه غرائیق اقامه فرموده است. او می گوید: کلمه «غرائیق» برای خدایان در اشعار و گفتارهای عرب جاهلی استعمال نشده و از هیچ کس هم شنیده نشده که چنین صفتی به خدایان بر زبان عرب جاری شده باشد. البته «غرنوق» و «غرنیق» در لغت عرب آمده؛ اما به معنی پرنده آبی سیاه یا سفید و یا جوان سفید زیبا می باشد و هیچ يك از این معانی با معنی خدا مناسبت ندارد.^۲

۱- تفسیر امام فخر رازی؛ ذیل آیه ۵۲ سوره حج؛ شفاء قاضی عیاض ۱۱۶/۲ چاپ سال ۱۲۹۰ هجری؛ تهذیب التهذیب ۴۲۵/۹؛ البدایه این کثیر ۲۵۷/۹؛ الکامل این اثر ۵۶/۵، شذرات ابن عماد ۱۳۶/۱؛ بخاری؛ کبیر ۲۱۶/۱/۱ و صغیر ۱۱۶؛ جرح ابن ابی حاتم ۶۷۰/۱/۴؛ حلیه ابونعیم اصفهانی ۲۱۲/۳.
۲- زندگانی محمد، تألیف دکتر محمد حسین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۹؛ تاریخ قرآن، تألیف دکتر محمود رامیار صفحات ۱۴۸ تا ۱۶۵، چاپ دوم، سال ۱۳۶۲ هجری شمسی.

پاره‌ای از مؤلفان اسلامی، نوشته‌اند بتان قریش از سنگت و چوب ساخته و پرداخته شده بود و ارتباطی با پرنده کلنگ یا بوتیمار (مالك الحزين) نمیتواند داشته باشد.

از نظر دیگر سند روایت واقدی و سند روایت محمد بن جریر طبری مخدوش است و زاویان آن صحابی نبوده‌اند. روایت واقدی به عبدالله بن حنطب می‌رسد و بنا بر تحقیق ابن کثیر (۶۳۰ هـ) در کتاب «اسد الغابة فی معرفة الصحابة»، عبدالله بن حنطب زمان پیامبر را درك نکرده است.

سلسله روایت طبری به محمد بن کعب قرظی منسوب به قبیله یهودی بنی قریظه می‌رسد و بنا بر تحقیق ابن حجر عسقلانی، قرظی، سال‌ها پس از رحلت پیامبر متولد شده است. قاضی عیاض در کتاب شفاء، حدیث غرانیق را مجعول شمرده است.

نویری نیز در نه‌ایه الارب اقوال مختلف علماء را در این پاره نقل کرده و افسانه غرانیق را مردود شناخته است. از این گذشته همه محدثین متقدم افسانه غرانیق را ساخته بی‌دینان دانسته‌اند. بخلاوه هیچ‌یک از صحابه‌ای که در مکه در حضور پیامبر بوده‌اند، درباره افسانه غرانیق سخنی نگفته‌اند.

براستی وقتی افسانه غرانیق را از نظر می‌گذرانیم، می‌نگریم که آنرا بی‌دینان ساختند و ابن سعد کاتب واقدی و محمد بن جریر طبری آنرا در مؤلفات خود درج و ضبط کردند و در پی آنان پاره‌ای از ارباب سیر و برخی از مورخان و حتی مفسران گفته‌های واقدی و طبری را باشاخ و برگ بیشتر ضبط گرفتند و نیندیشند که این حدیث مجعول با اساس اسلام و توحید ناسازگار است.

همین اقوال مخدوش بهانه به دست مستشرقان داده است تا با تبلیغات کاذب اساس اسلام را مورد شك و تردید قرار دهند. این اولین و آخرین بار نیست که بی‌دینان به اسلام افترا زده‌اند؛ بلکه از این‌گونه ترهات و سخنان باطل در گذشته و حال گفته شده و می‌گویند و می‌نویسند به قصد این که اسلام را موهوم و موهون جلوه دهند؛ لیکن هرگاه بتوان خورشید عالمتاب را با

مشت گلی اندوده، یاوه‌سرایان و اهل بدع خواهند توانست اساس اسلام را مخدوش و انمود کنند.

خاورشناسانی که دربارهٔ حیات محمد (صعلم) و قرآن تألیفاتی دارند، غالباً از اصل تحقیق دور افتادند و تحت تأثیر عقاید مذهبی خود قرار گرفتند و در موردی که یکی از آنان برخلاف اکثریت نظر داده باشد، بدو خرده می‌گیرند و تأسف می‌خورند که چرا چنین نظر داده است؛ کما اینکه نویسندگان تاریخ قرون وسطی در دانشگاه کمبریج از آنرو که کائتانی (Caetani)¹ مورخ ایتالیایی افسانه غرائبق را معمول دانسته است، متأسف بوده‌اند.² کارل بروکلمن مستشرق یهودی مذهب آلمانی، در تاریخ ملل اسلامی، به دنبال جمع بسیاری از خاورشناسان قبل از خود، در آنجا که از حیات پیامبر و دعوت آن حضرت سخنگزار است، به برداشت‌های غیر منطقی برپایه تمصب دینی پرداخته، و القبا کرده که در مدینه، پیامبر برخی از شعائر اسلامی از قبیل: اذان، و نماز جمعه و نمازهای یومیه را با تشبه به اهل کتاب برقرار کرده است. او می‌گوید که در مکه ابتدا نماز دوبار و پس از آن سه کرت بود و آنگاه پنج نوبت در شبانه‌روز واجب شد و برخی شعائر دینی دیگر مانند ادعیه و نمازهای شب بنا بر منوال زاهدان نصاری در اسلام پذیرفته شد و در مورد وضوء برین باور است که قبلاً نزد بعض فرق نصاری معمول بوده است. این خاورشناس متمصب نخواستند این حقیقت را درک کنند که اسلام، احیا کنندهٔ فروض جمیله و کامل کنندهٔ ادیان الهی سابق است که در طول زمان بنمید در بوتهٔ فراموشی افتاده بود و سلسله انبیاء از عهد نوح تا عصر محمد مصطفی همچنان ادامه داشته و محمد (صعلم) خاتم همه پیامبران است.

بنا بر آنچه محمد بن اسحاق و سایر ارباب سیر و تواریخ نوشته‌اند و به دست ما رسیده است، حضرت محمد روز جمعه وارد مدینه شد و در همان روز جمعه به اقامهٔ نماز جمعه پرداخت و نماز جمعه در هر شهر یا بلدی وقتی واجب شمرده می‌شد که

1- Cambridge Medieval History. Vol. 2. p. 310-311.

2- Caetani: Annali Dell, Islam, 11 / i.p. 713 Infra.

دست کم چهل مرد مسلمان در مسجد حاضر باشد و روزی که پیامبر وارد مدینه شد، بیش از چهل مرد مسلمان از مهاجرین و انصار در مدینه بودند و از اینرو به اقامه نماز جمعه پرداخت و در آن روز با یهود مدینه تماسی نداشت تا با تشبه به دین یهود و آداب روز سبت (شنبه) شعائری را اعلام نماید و از این گذشته نماز جمعه با آداب روز شنبه یهود هیچ شباهتی ندارد زیرا یهود از غروب روز جمعه تا مسای روز شنبه هیچ عملی انجام نمی دهند و شنبه روز استراحت و آرامش قوم یهود است ولی در روز جمعه برای مسلمانان جز در ساعت نماز همه کارهای مشروع و از جمله کسب و تجارت مجاز است. و در مورد اذان بروکلن می گوید: دمیدن در بوقها جهت دعوت نماز در کنیسه های یهود ناحیه شرقی و به صدا درآوردن ناقوس های کلیساهای نصاری هردو وسیله ای بوده جهت دعوت بنماز و در اذان هم صوت وسیله اعلام اقامه نماز بشمار می رود. در اسلام اعلام ساعت نماز بواسطه اذان همراه با هیچ آداب و دستگاهی نیست و به طور ساده با صدای رسای مؤذن بعمل می آید و سادگی و طبیعی بودن این امر ملحوظ نظر قرار گرفته است.

و نیز بروکلن این طور وانمود می کند که معرفت محمد به کتاب تورات بسیار سطحی و نسبت به انجیل محصور به انجیل طفولیت بوده است.

باید گفت: آنچه در قرآن درباره انبیای بنی اسرائیل آمده، وحی الهی است و آنچه از تورات که در دست بروکلن قرار داشته، همین توراتی است که به زبان های مختلف چاپ شده و ما در همین مقدمه درباره آن و مقایسه مطالبش با قرآن باختصار پرداختیم ولی بروکلن این مطلب را نگفته که قرآن در چهارده قرن قبل اعلام می دارد که برخی از اخبار یهود تورات را تحریف کردند و امروز نیز همه محققانی که دور از تعصب تحقیق می کنند، اعتراف و اقرار دارند که تورات و انجیل تحریف شده و قرآن درست این امر را اخبار داده است؛ مضافاً باینکه فرقه های یهود هنگام ظهور اسلام پراکنده بودند و در میان آنان «سامریین» (از جمله یهودان کنونی ساکن نابلس) برآنند که تورات موجود نزد

ایشان فقط صحیح است و آن تورات غیر از توراتی است که سایر یهود آنرا صحیح می‌دانند. بنابر این همه قبایل یهود پیرو يك تورات نبودند و هريك تورات مورد قبول خود را صحیح می‌پنداشتند. نصاری نیز در مورد انجیل فاقد اتفاق نظرند و از میان قریب نود انجیل کداميك به گفته‌ها و مواظظ حضرت عیسی نزدیکتر است؟ و کدام انجیل در زمان عیسی تدوین و تألیف شده است؟ متأسفانه عهد عتیق و عهد جدید هیچيك از آسیب تحریف مصون نمانده است. و بنابراین از میان کتب الهی فقط قرآن همچنان باقی مانده و دست نخورده مانده است و چون خاور - شناسان یهودی و مسیحی نتوانسته‌اند نسبت به قرآن کریم خدشه بوجود آورند، به دنبال افسانه رفتند و افسانه غرانیق را مستمسك قرار دادند و هم‌کاب افسانه‌سرایان «اخباری» و در پی آنان بر کوهسان دروغ و بر متن کذب نشستند. کارل بروکلمن نیز در تاریخ خود آنجا که درباره حیات و دعوت پیامبر سخن‌گزار است، نه تنها افسانه نوزاد غرانیق را راست قلمداد کرده، بلکه با جسارت دروغ دیگری را هم به افسانه غرانیق پیوند زده، می‌گوید محمد در سنوات اولیه بعثت خود به سه الهه (بت) بر افراشته شده در کعبه که هم‌وطنانش آنها را دختران خدا تعبیر می‌کردند اعتراف داشته است چنانکه در یکی از آیات وحی شده می‌گوید:

«تلك الغرائق العلی، و ان شفامتہن قرتضی».

و بروکلمن، آن سرود قریش را که در عهد جاهلیت در تلبیه می‌خواندند و هشام بن محمد کلبی چنانکه گذشت شرح آنرا در سنه ۲۰۱ هجری داده است، آیه قرآن خوانده و سوره «المزمل» را که یکی از سوره‌های اولیه قرآن است و در مکه نازل شده از نظر دور نگاه می‌دارد. در این سوره خدای می‌فرماید:

«واذكر اسم ربك و تبطل اليه تبتیلا. رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذہ وکیلا» (المزمل، آیه ۸ و ۹).

در این دو آیه قرآن می‌فرماید: یاد کن نام پروردگار خود را

و منقطع شو از خلق و توجه کن به سوی او به عبادت، انقطاعی کامل (یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز و به همگی روی بدو آور) و یاد کن نام پروردگار خود را که خدای مشرق و مغرب است، هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مگر وی، پس فراگیر او را کارساز خود و مهمات با او گزار.

با نزول این دو آیه شریفه که در اوان بمبشت وحی شده «برو کلمن» باز می نویسد: «محمد در سنوات اولیه بمبشت خود به سه بت (لات و منات و عزی) اعتراف داشت و این دروغ‌ها را تحقیق می نامد».

پیامبر يك میزان مقدس و الهی دقیق در میان جامعه مسلمان جهان بودیمه نهاده و بی عیب و نقص و کم و زیاده همچنان باقی مانده و فرموده است هر حدیث و خبری که می شنوید با آن میزان یعنی قرآن بسنجید، اگر موافق قرآن بود بپذیرید و اگر مغایر یا معارض قرآن باشد، آنرا به دیوار بزنید و مردود بدانید. افسانه غرائق برخلاف اساس اسلام و قرآن مجید و دعوت حضرت محمد (صلعم) می باشد و از اینرو برای هیچ مسلمانی قابل قبول و توجه نمیتواند باشد.

در این جا به مقدمه این کتاب با نام خدای متعال و با الهام از يك بیت سنائی غزنوی سخنگوی زبان فارسی و عارف سده ششم هجری پایان می دهیم:

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین
یعنی: اندر ده دین رهبر تو قرآن بس

سید محمد رضا جلالی نائینی